

دکتر هدایت الله فلسفی

جایگاه بشر در حقوق بین الملل معاصر



Vertical line of noise or artifacts on the right side of the page.

Vertical line of noise or artifacts on the right side of the page.

Vertical line of noise or artifacts on the right side of the page.

فهرست مطالب

مقدمه

۱. تبیین نظم وجودی نظام بین‌المللی حقوق بشر
 - الف. ماهیت نظام بین‌المللی حقوق بشر
 - ب. محتوای نظام بین‌المللی حقوق بشر
 - ج. منابع نظام بین‌المللی حقوق بشر
 - د. سایر اسناد بین‌المللی
 - سه. حقوق عرفی
 - چهار. اصول کلی حقوق
 - پنج. تصمیمات مراجع بین‌المللی
 - شش. آموزه‌های علمی
۲. نظام بین‌المللی حقوق بشر در حرکت
 - الف. منفعت حقوقی دولتها در حمایت از حقوق بشر
 - ب. راههای عملی نظارت بر اجرای حقوق بشر
 - یک. راههای دولتی و بین‌الدولی
 - دو. راههای غیردولتی
 - نتیجه‌گیری: از پندار تا واقعیت
 - پی‌نویسها
 - جدول نشانه‌های اختصاری

این جهان يك فكرتست از عقل كلّ
عقل چون شاه است و صورتها رُسل

مولانا جلال الدین محمد بلخی

دفتر دوم مشنوی

مقدمه

در بادی امر چنین به نظر می‌آید که جامعه بین‌المللی، جامعه‌ای از دولتهاست که در آن «فرد انسانی» مقام و منزلتی ندارد. فلاسفه و جامعه‌شناسانی که با دیدگاهی کلی از «حقوق» به این «واقعیت اجتماعی» نگریسته و از این لحاظ بیشتر به بازتابهای بیرونی حقوق توجه نشان داده‌اند، در این نکته که انسان در نظام بین‌المللی جایگاهی ندارد با حقوقدانان اثبات‌گرای کلاسیک^۱ همداستان بوده و اعتقاد داشته‌اند که «دولت» با تارهای نهادهای حقوقی که در اطراف انسان تنیده، وی را بنده مطلق خود ساخته است.

به اعتقاد حقوقدانان اثبات‌گرا، «دولت» حتی در آن مواردی که در جامعه بین‌المللی از تبعه خویش حمایت می‌کند، پیش از این «فرد» را آنچنان مقید نموده که وی فقط تحت شرایط معینی می‌تواند خواستار آن

حمایت شود و بدین ترتیب از دولت متبوع خود بخواهد که در قبال ستمی که دولتی دیگر بر او روا داشته است، از وی یا منافعش دفاع نماید: طی مراحل رسیدگی در محاکم کشور خارجی، عدم مشارکت فرد در ایجاد خساراتی که پدید آمده است و نهایتاً دارا بودن ملیت دولتی که فرد از آن حمایت طلبیده است، نمونه‌هایی از این شرایط و در نتیجه نشانه‌هایی از آن است که «فرد» به خودی خود در جامعه بین‌المللی جایگاهی ندارد.^۲

اما، برخلاف آنچه اثبات‌گرایان حقوقی گفته‌اند، جمعی دیگر از جمله ژرژسل معتقد بوده‌اند که چون جامعه بین‌المللی قبل از هر چیز از «افراد» یعنی تابعان راستین حقوق بین‌الملل تشکیل یافته است، کار اصلی حقوق بین‌الملل حفظ و توسعه همبستگی میان اجتماعی است که ابتدا میان افراد ظاهر شده است. ژرژسل با پیروی از اصول نظریات لئون دوگی، همبستگی اجتماعی را مبنای واقعی هر نظام حقوقی دانسته است: به اعتقاد وی واقعیت همبستگی از لحاظ زیست‌شناختی متضمن اجباری طبیعی است که نهایتاً افراد هر جامعه را مجبور به اطاعت از قانون می‌کند. به همین سبب اگر افراد هر جامعه از اجرای قانونی که از همبستگی ناشی شده است سر باز زنند، اثر پیوند اجتماعی از میان می‌رود و همبستگی از هرگونه محتوایی تهی می‌گردد. به عقیده ژرژسل، معرفت به چنین ضرورتی با توجه به رفتارهایی که باید از این ضرورت ناشی شود، خود فی نفسه موجد اوامر و نواهی اجتماعی است. از این رو، «حقوق» آن دسته از اوامر و نواهی اجتماعی است که آشکارا ضرورت ناشی از همبستگی طبیعی را به اثبات می‌رساند و نشان می‌دهد که «حقوق» خود «طبیعی» است. البته ژرژسل طبیعی بودن حقوق را در مفهوم سنتی آن مورد نظر قرار نداده، زیرا معتقد بوده است که «حقوق» در هر مورد معین، حاصل و نتیجه مستقیم اوضاع و احوال خاص آن جامعه‌ای است که باید بر آن حکومت کند؛ گو اینکه علاوه بر واقعیات مربوط به قدمت و تکامل هر جامعه، اخلاق و عدالت نیز در ایجاد «حقوق» تأثیر دارد؛ منتها این مفاهیم در مقایسه با ضرورت‌های زیست‌شناختی، که عینیت دارند، در درجه دوم

اهمیت قرار گرفته‌اند. ژرژسل با توجه به همین نکته به تفاوت میان حقوق عینی^۲ و حقوق موضوعه^۱ اشاره کرده است. به اعتقاد وی، حقوق موضوعه، مجموعه‌ای از قواعد اجتماعی است که در زمان و مکان معین از اعتبار لازم برخوردار است. حقوق موضوعه ترجمانی از قوانین زیست‌شناختی است که ماده‌حیات هر جامعه و عامل رشد و پویایی آن است؛ گویا آنکه حقوق موضوعه هیچگاه بطور دقیق بازتابی کامل از قوانین زیست‌شناختی یا بطور کلی صورت واقعی حقوق طبیعی یا پویای هیچ جامعه‌ای نبوده است. ژرژسل، حقوق طبیعی یا پویای هر جامعه را حقوق عینی نامیده است تا این نکته را روشن کرده باشد که حقوق طبیعی مورد نظر وی با حقوق طبیعی سنتی کاملاً تفاوت دارد.

به اعتقاد ژرژسل و طرفداران وی، مفهوم حقوق و مبنای زیست‌شناختی آن در جوامع ملی و جامعه بین‌المللی به یک صورت مصداق دارد؛ زیرا دولت (Etat) یکی از حلقه‌های زنجیره گروه‌هایی است که بر اثر همبستگی انسجام یافته‌اند. دولت در این مفهوم جامعه‌ای به غایت متحد و مرکز همبستگی میان اجتماعی^۳ است که بر دیگر گروه‌های متشکل از افراد تسلط دارد. از همین رو، ژرژسل همانند لئون دوگی برای «دولت» شخصیتی مستقل از افراد قائل نیست^۴. به اعتقاد وی «فرد» تنها تابع هر نظام حقوقی است. به همین سبب «دولت» از لحاظ طبیعت و عناصری که دارد با سایر جوامع انسانی تفاوتی ندارد. روابط بین‌المللی که فراسوی مرزهای دولتی استقرار یافته‌اند، روابطی است که میان افراد یا گروه‌ها ایجاد شده است. این روابط خود پدید آورنده جوامع بین‌المللی خاص و نه‌ایه جامعه بین‌المللی عام بوده است. هر یک از این جوامع به اعتبار موجودیتی که دارد برای حفظ و رشد همبستگی اجتماعی دارای قواعدی بنیادین^۵ است، تا آنجا که می‌توان گفت حقوق بین‌الملل نظام حقوقی جامعه آدمیزادگان یا جامعه جهانی آدمیزادگان است.^۶ در ۱۹۴۵، یعنی پس از جنگ جهانی دوم، با تحولاتی که در اوضاع و احوال اجتماعی جهان بوجود آمد و در نتیجه، منشور ملل متحد به تصویب اکثر کشورهای جهان

رسید، تا حدودی صدق نظر علمای دسته اخیر ثابت گشت، چندان که انسان از لحاظ نظری بنیانگذار جامعه بین‌المللی لقب گرفت و مقدمه منشور با نام «مردم ملل متحد» گشوده شد و سپس از ایمان آنان به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و شأن انسان و تساوی حقوق مرد و زن و همچنین ملتها، اعم از کوچک و بزرگ، سخن به میان آمد. ماده یک منشور نیز با تأکید مجدد بر این حقوق، پس از آنکه سازمان ملل را مأمور تحقق حق مردم در تعیین سرنوشت خویش نمود، احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی جمیع افراد انسانی را فارغ از هرگونه تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب، سرلوحه کار سازمان قرار داد. این مأموریت کلمه به کلمه در بند ج از ماده ۵۵ منشور ملل متحد تکرار گردید.

در اوضاع و احوال نیمه دوم دهه چهل، آنان که با خواندن این مواد در منشور ملل متحد به وجد آمده بودند برآستی می‌پنداشتند که افقی تازه در اندیشه‌های سیاسی جهان پدیدار گشته و ارزشهایی که جامعه بین‌المللی بر مبنای آنها شکل گرفته به یکباره دگرگون شده است: فرد انسانی به لحاظ این دیدگاه دیگر تابع بی‌چون و چرای «دولت» قلمداد نمی‌شد؛ بلکه همچون شخصیتی بشمار می‌آمد که می‌توانست، صرفنظر از جنس، نژاد، فرهنگ و زبانی که داشت از حقوقی ذاتی که با وضع و حال انسانی وی متناسب بنماید، بهره‌مند باشد. علاوه بر این، در آن دوران این فکر نیز قوت گرفت که منشور ملل متحد به انسان مقامی برتر از دولت داده است، چندان که دولت از این پس نه تنها نباید او را وسیله تحقق اهداف خویش کند، که باید در جهت تضمین مقام و موقع واقعی وی تلاش نماید.

حال، پس از گذشت پنجاه سال از آن زمان، این سؤال مطرح است که آیا چنان اندیشه‌هایی حاصل توهم صرف و نتیجه هیجاناتی زودگذر نبوده است؟ پاسخ به این سؤال چندان آسان نیست، زیرا اگر به شمار نسبتاً زیاد اعلامیه‌ها، قطعنامه‌ها، و نهادهایی که از زمان تأسیس سازمان ملل متحد در جامعه بین‌المللی پدیدار شده‌اند، توجه کنیم و ببینیم که این سازمان در طی این چند دهه با صدور انبوهی از قطعنامه‌ها و اعلامیه‌ها

تاچه حد در جهت بسط مفاهیم حقوق بشر فعال بوده و چگونه دولت‌ها را به امضاء و تصویب معاهداتی بین المللی در این قلمرو برانگیخته است،^۱ به یقین خواهیم گفت که سازمان ملل متحد در نیم قرن گذشته، در جهانی کردن این مفاهیم از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. اما اگر نتایج عملی این تلاش‌ها را از نظر بگذرانیم خواهیم دید که دولت‌های عضو جامعه بین المللی، اعم از دولت‌های قدیمی و دولت‌های تازه به استقلال رسیده، هیچیک، در جهت استقرار ارزش‌های جدید و تحقق اهداف منشور ملل متحد در زمینه اعتلای حقوق بشر، به نحوی شایسته فعال نبوده است.

در حال حاضر، بجز شماری اندک از دولت‌های آزادمنش که ساختار حکومتی خود را بر مبنای مشارکت عموم افراد در اداره امور کشور و رعایت آزادی‌های عمومی و احترام به حقوق اساسی بشر استوار کرده‌اند، اکثر دولت‌ها با بی‌اعتنایی به مفاهیم حقوق بشر یا نقض مکرر مقررات آن، همچنان با اعمال حاکمیت دولتی در مفهوم سنتی آن، ستمکاری پیشه کرده و با شکنجه، تبعید و به بند کشیدن و اعدام‌های بی‌دلیل افراد، تعهدات بین المللی خود را زیر پا گذاشته و آن همه اعلامیه، قطعنامه و معاهده‌ای را که در تدوین و امضاء و تصویب مشارکت داشته به سخره گرفته، هرگونه نظارت بین المللی را در حکم مداخله در امور داخلی و صلاحیت ملی خویش بشمار آورده‌اند. ناگفته نماند که «بعضی از دموکراسی‌های غربی که خود را سخت پای بند به اصول اولیه حقوق بشر و آزادی‌های اساسی دانسته‌اند، در مواردی به حریم این حقوق تجاوز کرده‌اند: وقایعی که در این چند دهه در پهنه سرزمینی این قبیل دولت‌ها رخ داده همه حاکی از آن است که حقوق بشر به رغم ظواهر حکومتی آن دولت‌ها، هنوز منزلتی واقعی پیدا نکرده است».^۲ نتیجه آنکه از جمع یکصد و هشتاد و اندی عضو سازمان ملل متحد تعداد اندکی با وضع قوانین مناسب یا اصلاح نظام حکومتی خود در جهت اعتلا و تضمین حقوق بشر گام برداشته‌اند.

فاصله‌ای که در طی این پنجاه سال میان آرمان‌های بلند منشور ملل متحد و واقعیات اجتماعی پدید آمده است، بخوبی نشان می‌دهد که نظام

بین المللی حقوق بشر، با آنکه در پهنه اندیشه های فلسفی در جهت تکامل سیر نموده و آثاری شکلی از خود بجای گذاشته است، هنوز در بند مفاهیم سنتی حاکمیت ملی باقی مانده و در نتیجه نتوانسته است که مقام بشر را تا حد تابع بلافصل حقوق بین الملل بالا برد.

برای اثبات این نظر، ما ابتدا نظم وجودی نظام بین المللی حقوق بشر را تبیین خواهیم کرد، آنگاه حرکت آن را در جامعه بین الدول از نظر خواهیم گذرانند.

۱. تبیین نظم وجودی نظام بین المللی حقوق بشر

الف. ماهیت نظام بین المللی حقوق بشر

حقوق بین الملل اساساً ساختاری متفاوت با حقوق داخلی دارد؛ زیرا حقوق بین الملل اصولاً روابط اجتماعی آن جامعه ای را تنظیم می کند که نه تنها از نظر شکلی با جامعه داخلی تفاوت دارد، که از آن هماهنگی و همبستگی که در هر جامعه ملی وجود دارد نیز محروم است.

وجه افتراقی که از لحاظ فنی میان دو نظام بین المللی و داخلی وجود دارد، در مفهوم همکاری و تبعیت یافت می شود؛ به این صورت که حقوق بین الملل، «حقوق همکاری» است و «حقوق داخلی»، «حقوق تبعیت»^{۱۱} به عبارت دیگر در جامعه داخلی، حضور قدرت یا مرجعی مقتدر مشهود است و حال آنکه در جامعه بین المللی چنین اقتداری دیده نمی شود؛ یعنی کشورهای عضو جامعه بین المللی تابع دستور مرجع واحد معینی که برتر از آنها باشد، نیستند.

مقررات بین المللی مربوط به حقوق بشر بخشی از حقوق «تبعیت» نیست، زیرا همانند سایر مقررات بین المللی، در جامعه ای رشد و توسعه می یابد که از دولتهای مستقل تشکیل یافته است. با این وصف، نظام بین المللی حقوق بشر در حوزه «حقوق همکاری» نیز جایگاه مناسبی ندارد. اما از آنجا که موضوع این مقررات کاملاً روشن است می توان گفت که از

مجموع این مقررات یک نظام حمایتی بوجود آمده که با تمام اصول و نهادهایش، استفاده از ارزشهای مشترک بین‌المللی و احترام به آنها را برای افراد بشر تضمین کرده است.^{۱۳}

چنین می‌نماید که پس از سپری شدن پنجاه سال «این نظام همچون نظام بین‌المللی حقوق بشر برای خود جایگاهی مستقل پیدا کرده»^{۱۴} و مقررات و مکانیسمهای مربوط به آن رشته‌ای خاص از حقوق بین‌الملل عمومی بوجود آورده است.^{۱۵}

با این حال، از آنجا که نظام بین‌المللی حقوق بشر مجموعه‌ای از تصورات و مفاهیم [ایدئولوژی] است، برای کسانی این اندیشه پدید آمده است که حقوق بشر مذهب جدید بشریت است؛ مذهبی که به دلیل عرفی بودنش آداب و مناسکی ندارد، مبشر فلاح و رستگاری اخروی نیست و با معجزاتش انسانهای خاکی را مجذوب و مسحور نمی‌سازد، بلکه فقط در پی بالا بردن فضائل خاص انسانی و قراردادن وی و خواسته‌هایش در مرکز فعالیت‌های جهانی است؛ آن هم در حدّ موجودی متفکر و حساس، همچون مظهر عالم وجود و زبده مخلوقات که دارای طبیعی اجتماعی و همچنین خصوصیتی است که گاه وی را با دیگر هم‌نوعانش یکدل می‌سازد و گاه او را به مقابله با آنها وامی‌دارد.^{۱۶}

این دیدگاه، با آنکه از جهاتی در خور تأمل است، این ضعف را دارد که به حقوق بشر مفهومی بسیار گسترده داده است. مسلم است که «حقوق بشر» پایه‌گذار حقوق طبیعی نوع بشر است. اما این حقوق طبیعی که با حقوق طبیعی سنتی نیز کاملاً تفاوت دارد، شماری معین از تصورات کلی و مبهم نیست، بلکه مجموعه‌ای است از ضوابط رفتاری و موازین سنجش حقایق که دولتهای عضو جامعه بین‌المللی بر مبنای سنتهای فکری و فلسفی، احکام دینی و جهان بینی‌ها، به اتفاق از صافی گذرانده و سرانجام به صورت مجموعه‌ای بین‌المللی از قواعد رفتاری درآورده‌اند.^{۱۷} به عبارت دیگر نظام بین‌المللی «حقوق بشر مبین اوضاع و احوال تاریخی جامعه‌ای معین نیست، زیرا ارزشهایی که این نظام از آنها سخن به میان آورده است،

هریک به شکلی در تمامی آراء و اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی یافت می‌شود.^{۱۸} بنابراین نظام بین‌المللی حقوق بشر با آنکه از تصورات و اندیشه‌های بلند مذاهب مختلف الهام گرفته و با افکار فلسفی جدید تقویت شده است، مجموعه‌ای است اساسی از احکام و موازین انسانی و عرفی (لائیک) که هیچ اسطوره‌ای در آن راه ندارد. این مجموعه بر روابط اجتماعی میان تابعان حقوق بین‌الملل تأثیری بسزا گذاشته و مکانیسم‌هایی نهادین برای آنها به ارمغان آورده است.

نظام بین‌المللی حقوق بشر با تعیین حدود آزادیهای فردی، دولت‌ها را به رعایت حریم آن آزادیها موظف کرده و در مواردی، با توجه به اوضاع و احوال اجتماعی معین، نشان داده است که چگونه و تا چه میزان می‌توان آن آزادیها را محدود کرد. نظام بین‌المللی حقوق بشر، شکل نمونه [استاندارد] ساختارهای دولتی را آنچنان ترسیم کرده است که ملتها ناخواسته اسیر رژیمهای خودکامه نشوند؛ همچنانکه دولت‌ها را نیز موظف کرده است که با انجام اقداماتی مثبت، وسیله حکومت مردم بر مردم را فراهم آورند، نابرابریهای اجتماعی را از میان بردارند و برای محروم‌ترین قشر اجتماع امکاناتی فراهم سازند تا با کار و کوشش شخصی به رفاهی نسبی دست یابند. بدین ترتیب می‌توان معتقد بود که نظام بین‌المللی حقوق بشر، با ترسیم خطوطی اساسی، راهی را برای دولت‌ها مشخص کرده است که ابتدای آن خرد است و انتهای آن اتحاد و همبستگی مردم سراسر جهان.

ب. محتوای نظام بین‌المللی حقوق بشر

اعلامیه جهانی حقوق بشر که در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیده و سپس بصورت منبع اصلی نظام بین‌المللی حقوق بشر درآمده است «از ورود پیروزمندانۀ فرد و حقوق وی به فضای روابط بین‌الدول که تا آن زمان با مهر حاکمیت مسدود شده بود، حکایت دارد».^{۱۹}

حقوقی که اعلامیه جهانی از آنها سخن گفته به دو مقوله تقسیم شده است. بر اثر تحولات اخیر جهان، مقوله سوم نیز به این دو مقوله افزوده شده است.

سه مقوله‌ای که نظام بین‌المللی حقوق بشر بدانها پرداخته است عبارتند از ۱- حقوق مدنی و سیاسی؛ ۲- حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ ۳- حقوق همبستگی.

حقوق مدنی و سیاسی حقوقی است متعلق به فرد انسان که در قبال دولت قابل استناد است و از این رو دولت باید از ورود به قلمرو آن خودداری بورزد.

حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، حقوقی است که تحقق آنها منوط به مداخله دولت شده است.

اما برخلاف این دو مقوله، تحقق حقوق همبستگی، به سبب آنکه با حیات اجتماعی مرتبط است، مستلزم کار و کوشش همه جانبه افراد، دولت‌ها و سایر واحدهای سیاسی و خصوصی است. حق داشتن محیط زیست سالم، استفاده از آب و هوای پاک و زیستن در صلح و همچنین حق توسعه^۲ از جمله این حقوق است.

تفکیک این سه مقوله از یکدیگر که با توجه به اوضاع و احوال اجتماعی کشورهای توسعه یافته صورت گرفته است، در عمل قابل انطباق بر مسائل کشورهای توسعه نیافته نیست، زیرا در این قبیل کشورها فقر و محرومیت آنچنان بر زندگی مردم سایه افکنده است که فی‌المثل تحقق حقوق مدنی و سیاسی، بدون دخالت دولت اساساً میسر نیست. قرار گرفتن حقوق فرهنگی در مقوله دوم نیز مبنایی منطقی نداشته است، زیرا اگر حقوق فرهنگی در حکم حقوق خاص انسان باشد، آن حقوق بخشی از حقوق مدنی و سیاسی است و چنانچه دولت موظف به تحقق آن حقوق باشد، آن حقوق بخشی از حقوق اقتصادی و اجتماعی است.^۳ گذشته از این بعضی از این حقوق، اساساً و ضرورتاً در هیچیک از این مقوله‌بندیها قرار نمی‌گیرد، زیرا از جمله آن حقوقی است که لازمه زیست اجتماعی هر انسانی است،

مثل حق رجوع به محاکم و حق برخورداری از تضمینات مؤثر دادرسی. از این رو، با توجه به تحولاتی که در این چند دهه در جامعه بین‌المللی بوجود آمده است، مناسب‌تر آن است که حقوق بشر به دو مقوله ضروری [اساسی]^{۲۳} و جائز [ممکن خاص]^{۲۴} تقسیم شود. در این صورت، حقوق ضروری بشر متضمن آن دسته از حقوق تضمین شده‌ای خواهد بود که هر انسان در هر زمان و هر مکان واجد آن است و حقوق جائز بشر آن دسته از امتیازاتی را دربرخواهد گرفت که با توجه به نیازها و ضرورت‌های زمان و امکانات و توانایی‌های هر جامعه انسانی به افراد بشر تعلق می‌گیرد. در این تقسیم بندی، مبنای مقوله نخست عقل است و مبنای مقوله دوم تجربه.

ج. منابع نظام بین‌المللی حقوق بشر

یک. اعلامیه جهانی حقوق بشر

در جامعه جهانی یا در جوامع منطقه‌ای، هر معاهده‌ای که به حقوق بشر پرداخته است به نحوی با اعلامیه جهانی حقوق بشر مرتبط بوده است؛^{۲۵} به این معنی که این قبیل معاهدات یا براساس اعلامیه تهیه شده یا آنکه از رهگذر تفسیر، با یکی از اصول آن ارتباط پیدا کرده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر، با آنکه ابتدا در حدّ مبنایی فلسفی الهام بخش مقررات جهانی و منطقه‌ای حقوق بشر بوده، با گذشت زمان و به دلیل اهمیتی که داشته، خود آرام آرام بصورت منبعی حقوقی درآمده است. از آنجا که اعلامیه در قالب قطعنامه‌ای ساده به تصویب رسیده است ابتدا چنان می‌نمود که این نیز همچون سایر قطعنامه‌های مجمع عمومی الزامی حقوقی در بر ندارد. اما با گذشت زمان و تحولاتی که در جامعه بین‌المللی بوجود آمد، این طرز تفکر از میان رفت و معلوم شد که معیار شکلی تفکیک اسناد الزام‌آور و اسنادی که به سبب طبیعتشان از الزامی برخوردار نیستند، در قبال اعلامیه جهانی حقوق بشر اعتباری ندارد و شکل این اعلامیه نمی‌تواند براین امر دلالت داشته باشد که محتوای آن «حقوق خام»^{۲۶} است.

البته بعضی از صاحب‌نظران اعتقاد دارند که اعلامیه جهانی حقوق بشر در موارد بسیار مورد استناد ارکان سازمان ملل قرار گرفته و از این لحاظ دولتهای عضو را بطور غیرمستقیم نسبت به اعلامیه متعهد و ملتزم ساخته است؛ خصوصاً آنکه ماده ۵۶ منشور ملل متحد نیز صراحتاً از هر دولت درخواست کرده است که در قلمرو مسائل حقوق بشر، مستقلاً یا به اتفاق دیگر اعضاء با سازمان ملل همکاری نماید.^{۳۳}

گروهی دیگر معتقدند که اعلامیه جهانی ترجمان مجموعه قواعدی است که در قالب عرف مقبولیت عام پیدا کرده است. گروهی نیز بر این عقیده پافشاری کرده‌اند که اعلامیه به بهترین وجه عنصر اساسی قاعده آمره را نمایانده است.^{۳۴} هریک از این نظریات با آنکه از جهاتی در خور تأمل است، این نقص را دارد که از اعتبار معنوی و آثار روانشناختی این اعلامیه سخن به میان نیاورده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر سندی است زنده و پویا که از ابتدای تولد تاکنون همگام با تحولات اجتماعی رشد و نمو کرده و آثاری مفید از خود بجای گذاشته است. این اعلامیه، از آنجا که مبین حقوق اساسی بشر و منادی آزادی نوع بشر و حیثیت وی در هر زمان و هر مکان است، تکیه گاهی معنوی برای آینده نوع بشر بشمار می‌آید؛ زیرا با این سند این امید در دل انسانها بوجود آمده است که سرانجام روزی دولتها با رعایت اصول و موازین اعلامیه، به حقوق آنان احترام خواهند گذارد. درج اصول مربوط به حقوق بشر در قالب «اعلامیه» نیز مؤید همین معنی است؛ زیرا در عمل، هربار که سازمان ملل متحد قصد داشته است که اصولی مهم و ثبات را اعلام کند، به صدور «اعلامیه» مبادرت ورزیده است و این خود نشان می‌دهد که «اعلامیه» اهمیتی بیشتر از توصیه نامه دارد؛ هرچند که توصیه نامه و اعلامیه از نظر حقوقی با یکدیگر تفاوتی ندارند و ماهیت هریک از آنها به گونه‌ای است که برای دولتهای عضو الزامی حقوقی ایجاد نمی‌کند. با این حال از آنجا که سازمان ملل برای اعلامیه اهمیت بیشتری قائل شده، از رویه سازمان این نتیجه به دست آمده است که هرگاه رکنی از ارکان آن سازمان

اعلامیه ای صادر کرده، یقیناً این امید را داشته است که اعضای جامعه بین‌المللی مفاد آن اعلامیه را محترم شمارند. حال اگر این امید به تدریج صورت واقع بخود بگیرد و دولتها از اصول مندرج در اعلامیه تبعیت کنند، مضمون آن اعلامیه خود به صورت عرف بین‌المللی در می‌آید که در قبال همگی آنها قابل استناد است.^{۳۸} اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز از جمله این اعلامیه هاست.

دو. سایر اسناد بین‌المللی

از زمان صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر، اسناد مختلفی به تصویب سازمانها و دولتهای عضو جامعه بین‌المللی رسیده که در کل مجموعه ای پراکنده از مقررات بین‌المللی حقوق بشر بوجود آورده است. این اسناد جملگی براساس اعلامیه جهانی حقوق بشر تدوین شده اند.

متون و اسناد بین‌المللی حقوق بشر که در محدوده سازمان ملل متحد، نهادهای تخصصی، سازمانهای بین‌المللی منطقه ای و کنفرانسهای بین‌المللی تدوین و تنظیم شده است نه تنها از اعتباری یکسان برخوردار نبوده که هریک فقط در قلمروی خاص قابل اجراء بوده است. گذشته از این، هریک از این متون افراد یا گروههای اجتماعی معینی را در بر گرفته است.

صرفنظر از اعلامیه‌هایی که در این زمینه صادر شده است، مقررات بین‌المللی حقوق بشر اصولاً در قالب معاهدات بین‌المللی تنظیم شده است. موضوع این معاهدات، که جملگی منبع موضوعه حقوق بین‌الملل بشر بشمار می‌آیند، تضمین آن حقوقی است که اعلامیه جهانی حقوق بشر بطور کلی به آنها اشاره کرده است. این معاهدات به دو دسته معاهدات گسترده و معاهدات محدود تقسیم می‌شوند. معاهدات گسترده متضمن تمام حقوق بشر یا بخش مهمی از آن است. میثاقهای بین‌المللی ۱۹۶۶ (حقوق مدنی و سیاسی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) از جمله این معاهدات است. معاهدات منطقه ای مهم که به بخش عمده ای از حقوق بشر

پرداخته‌اند نیز در این دسته قرار دارند، مثل معاهده آمریکایی حقوق بشر (۱۹۶۹)، معاهده اروپایی حقوق بشر و پنج پروتکل ضمیمه آن (۱۹۵۰)، منشور اجتماعی اروپایی (۱۹۶۱). ناگفته نماند که شماری معین از معاهدات محدود که در کل مجموعه‌ای موزون و کامل از حقوق بشر بوجود آورده‌اند، به اعتبار کلیتی که داشته و از لحاظ اجرائی تابع موازین معاهدات عام بوده‌اند نیز در این دسته قرار دارند.^{۳۱}

معاهدات محدود، به حقوق آن دسته از افراد بشر که به دلایلی نیازمند حمایت خاص بوده‌اند اختصاص یافته است. مثل معاهدات مربوط به پناهندگان، آوارگان، کارگران مهاجر، زنان، کودکان و معلولان و غیره. این معاهدات گاه برای تعریف مبسوط این حقوق و نشان دادن راه‌های دقیق برای تضمین آنها تدوین یافته‌اند. حق تشکیل انجمن و حق آموزش و پرورش از جمله این حقوق است.

«معاهدات گسترده حقوق بشر حاصل فعالیت مستمر و منظم جامعه بین‌المللی و معاهدات محدود نتیجه کار و کوشش سازمانها یا نهادهایی بوده است که حمایت از این حقوق در حوزه اشتغالات اساسی آنها قرار داشته است. البته در مواردی، ضرورت‌های اجتماعی بین‌المللی خود موجب شده است که معاهداتی در این قلمرو انعقاد یابد».^{۳۲}

سه. حقوق عرفی

از آنجا که بخش اعظم حقوق بین‌الملل بشر، پس از جنگ جهانی دوم و بر اثر اهتمام جمعی دولت‌ها در سازمان‌های بین‌المللی رشد و توسعه یافته است، در حال حاضر، عرف بین‌المللی - که حاکی از رویه کلی دولت‌ها بوده و به صورت قاعده حقوقی پذیرفته شده است - باتوجه به رویه‌های جمعی این سازمانها در این قلمرو، نیز منبع حقوق بین‌الملل بشر بشمار می‌آید. با این وصف، برای آنکه رویه‌های جمعی دولت‌ها در سازمان‌های بین‌المللی بتوانند ماهیتی عرفی پیدا کند، این رویه‌ها باید منعکس‌کننده افکار عمومی گسترده و نشان‌دهنده وفاق کلی دولت‌ها درباره محتوای اصول

بنیادین معین باشد.

رویه سازمان ملل متحد در طول حیات پنجاه ساله اش مؤید آن است که هنجار عدم تبعیض و عدم تفکیک نژادی بر اثر چنین پویایی بصورت قاعده عرفی بین‌المللی درآمده است. قاضی تاناکا، یکی از قضات دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه آفریقای جنوب غربی، در نظر مخالف خود که ضمیمه حکم دیوان در این قضیه شده است، به خصیصه جمعی بودن چنین فرایندی اشاره کرده است.^۳

اصول مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز از همین طریق بصورت قواعد عرفی درآمده اند؛ زیرا همانطور که پیش از این اشاره کردیم^۳ ماهیت و محتوای «اعلامیه» در سازمان ملل متحد به گونه ای بوده است که هرگاه رکنی از ارکان سازمان به صدور اعلامیه ای مبادرت ورزیده است، پس از چندی مضامین آن بصورت قواعد عرفی بین‌المللی درآمده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر و اعلامیه اعطای استقلال به ملت‌های تحت استعمار (قطعه‌نامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی - ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰) از جمله این اعلامیه ها است. گذشته از این، جامعه بین‌المللی که سازمان ملل متحد مظهر آن است، به اعلامیه حقوق بشر آنچنان اعتباری داده است که هیچیک از اعضای سازمان ملل نمی‌تواند مفاد آن را نادیده بگیرد؛ چندان که می‌توان گفت اهمیت اخلاقی و سیاسی این اعلامیه جنبه حقوقی آن را تحت الشعاع خود قرار داده است. نتیجه آنکه در قلمرو حقوق بشر، حقوق عرفی مفهومی وسیعتر از حقوق نوشته (معاهدات) پیدا کرده و در موارد بسیار مورد استناد مجامع سیاسی بین‌المللی و مجالس قانونگذاری ملی قرار گرفته است.

چهار. اصول کلی حقوق

اصول کلی حقوق که مورد قبول ملت‌های متمدن باشد، در قلمرو حقوق خصوصی آن دسته از اصولی است که شماری معتنابه از ملت‌ها به آن پای بند هستند. با این وصف در حال حاضر دلیل قانع کننده ای مبنی بر

تعلق انحصاری این اصول به حقوق داخلی وجود ندارد. دیوان بین المللی دادگستری در یکی از آراء خود به این اصول محتوایی وسیعتر داده و اعلام کرده است: «اصولی که زیربنای هر معاهده است، اصولی است که به اعتقاد ملتهای متمدن، دولتها را مکلف می سازد، حتی اگر از این لحاظ پیوندی قراردادی میان آنها بوجود نیامده باشد».^۳ حقوق اساسی بشر در چنین مقوله ای قرار دارد.

با آنکه تفکیک میان مفاهیم حقوق عرفی و اصول کلی حقوق در حوزه گسترده حقوق بشر چندان آسان نیست، بنظر می رسد که حقوق عرفی بشر از رویه مستمر سازمانهای بین المللی و اصول کلی حقوق بشر از هنجارهای اساسی یا هنجارهایی که در مرتبه ای بالاتر از حقوق موضوعه قرار دارد و بدین اعتبار مبنا و اساس جامعه انسانی در کل بشمار می آید، استنباط می گردد.^۴ از این رو در حال حاضر عبارت «اصولی که مورد قبول ملتهای متمدن باشد»،^۵ دیگر به معنای اصول مورد قبول گروه خاصی از دولتها که در زمان تأسیس سازمان ملل و دیوان بین المللی دادگستری خود را نماینده تمدن انسانی می دانستند نیست. جامعه بین المللی که سازمان ملل نماد بارز آن است در حال حاضر جامعه ای جهانی است که اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان در آن عضویت دارند. به همین سبب به حکم منطق، اصول کلی حقوق آن اصولی است که میان همه دولتهای جهان مشترک باشد، زیرا حقوق بشر و آزادیهای اساسی آنگاه استقرار می یابند که همه دولتهای جهان با هم برابر باشند و هیچ گروهی متولی تمدن جهانی نشود.

پنج. تصمیمات مراجع بین المللی

مراجع متعددی که در مورد حقوق بشر تصمیم گیری می کنند عبارتند از مراجع سیاسی، مراجع شبه قضائی و مراجع قضائی. مراجع سیاسی از نمایندگان رسمی دولتها تشکیل یافته است و مذاکرات آنها علنی است. در محدوده سازمانهای بین المللی، تصمیمات

این مراجع منعکس‌کننده دیدگاهها و منافع دولتهاست.

از آنجا که این مراجع اشتغالی تقنینی یا شبه تقنینی دارند، در مدت این پنجاه سال در وضع مقررات حقوق بشر و توسعه آن تأثیری بسزا داشته‌اند. از لحاظ نظری، مبنای قواعدی که بدینسان وضع می‌شوند یا توسعه می‌یابند، افکار عمومی مردم جهان است. اسناد بین‌المللی که در محدوده کار این مراجع به تصویب می‌رسند، چه بصورت معاهده باشند و چه بصورت اعلامیه یا حتی توصیه‌نامه، در حوزه حقوق بشر، بخشی از حقوق بین‌الملل بشمار می‌آیند. البته این اسناد اگر بصورت معاهده باشند، بعد از تصویب داخلی دولتها اعتبار اجرایی می‌یابند و اگر به صورت اعلامیه یا توصیه‌نامه باشند، بعد از آنکه دولتها در عمل بدانها اقتدا کردند، از چنین اعتباری برخوردار می‌شوند.^{۳۳}

مراجع سیاسی یا هر رکن وابسته به آن مراجع که در وضع و توسعه حقوق بشر دست دارند، می‌توانند در مورد هر وضعیتی که با حقوق بشر مرتبط می‌شود و با سیاست یا اعمال دولتها در این مقوله برخورد پیدا می‌کند، تصمیماتی اتخاذ کنند. بدیهی است که در این قبیل موارد، مثل موارد مربوط به سیاست تبعیض نژادی یا نقض فاحش حقوق بشر توسط کودکان‌ناگران نظامی، اجرای مقررات حقوق بشر تحت تأثیر مسائل سیاسی قرار می‌گیرد؛ البته نه تا آن حد که به مبانی این مقررات بی‌اعتنایی شود. به عبارت دیگر در این گونه موارد تصمیمات مراجع سیاسی بیشتر تابع اوضاع و احوال سیاسی زمان است تا مفاهیم حقوقی محض. به همین سبب بوده است که تصمیمات ارکان ملل متحد خصوصاً شورای امنیت، مجمع عمومی، شورای اقتصادی و اجتماعی، شورای قیمومت و کمیسیون حقوق بشر درباره وضعیتهای عینی، مداخلات بشردوستانه‌ای قلمداد شده که تابع نظم سیاسی جهان بوده است.^{۳۴}

مراجع شبه قضائی معمولاً به بررسی مسائلی می‌پردازند که به نحوی با اجرای موازین حقوق بشر ارتباط دارد. البته این مراجع، تصمیماتی قضائی اتخاذ نمی‌کنند و کار آنها بیشتر تحقیق، تفحص یا فراهم کردن

شرایط سازش است. نتیجه کار این مراجع بصورت اعلامیه رسمی یا توصیه نامه منتشر می‌شود. این مراجع یا دائمی هستند یا اتفاقی. کمیته‌های تبعیض نژادی، کمیته آزادی سندیکایی وابسته به شورای اداری سازمان بین‌المللی کار، از جمله مراجع دائمی و گروه ویژه کارشناسان کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و کمیسیونهای تحقیقی که براساس ماده ۲۶ اساسنامه سازمان بین‌المللی کار تشکیل می‌شوند از جمله مراجع اتفاقی هستند.

مراجع شبه قضائی بر اجرای مقررات بین‌المللی مربوط به حقوق بشر نظارت دارند. این نظارت گاه در محدوده معاهده‌ای بین‌المللی و زمانی در محدوده اختیارات رکنی فرعی از سازمانی بین‌المللی انجام می‌گیرد. نظارت این مراجع با تهیه گزارشی مستند از وقایع مرتبط، تصدیق حقوقی و توصیه نامه‌ای جامع محقق می‌گردد. این گزارش رسماً به دولتهای ذینفع، ارکان سیاسی و ارکان قضائی که موظف به پی‌گیری گزارش هستند، ابلاغ می‌شود. برخی از این مراجع، مثل کمیته آزادی سندیکایی سازمان بین‌المللی کار، مجموعه‌ای منظم از این تصمیمات را گردآوری کرده‌اند تا هم بتوانند در مواردی به آنها استناد کنند و هم وحدتی در رویه خویش ایجاد نمایند. در بعضی موارد نیز با گستردن دامنه اجرائی مقررات حقوق بشر، مفاهیم آنها را غنی‌تر ساخته‌اند. برای مثال حق اعتصاب با آنکه در معاهدات سازمان بین‌المللی کار محمل صریح ندارد، کمیته آزادی سندیکایی سازمان بین‌المللی کار رسیدگی به موارد نقض این حق را در حوزه صلاحیت خود وارد و کراراً اعلام کرده است که حق اعتصاب کارگران و سازمانهای وابسته به کارگران، وسیله‌ای مشروع برای دفاع از منافع حرفه‌ای آنان است. با آنکه تصمیمات این مراجع در موارد بسیار الزام‌آور نبوده، اما در حد دستورالعملی خطاب به دولتها و یا ارگانهای سیاسی یا قضائی از خود آثاری مفید به جای گذاشته است.

در حال حاضر، مراجع شبه قضائی در جهت حمایت از حقوق بشر و اعتلای آن اهمیتی به مراتب بیشتر از مراجع قضائی بین‌المللی مثل دیوان

بین‌المللی دادگستری دارند، زیرا مراجع قضائی بین‌المللی به دلیل محدودیتهای قضائی خود قادر نیستند همانند مراجع سیاسی یا شبه قضائی در قلمرو حقوق بشر ابراز وجود مؤثر کنند. مسلم است که تصمیمات مراجع سیاسی یا شبه قضائی - که در هر مورد با توجه به اوضاع و احوال سیاسی زمان اتخاذ شده است - به سبب آنکه، هریک تفسیری رسمی از حقوق بشر بشمار می‌آید، در حدّ خود منبع و مرجعی قابل اطمینان است برای مراجع دولتی، منطقه‌ای و بین‌المللی که به اعتلای حقوق بشر و حمایت از آن امید بسته‌اند.^{۳۸}

شش. آموزه‌های علمی

آموزه‌های علمی که بصورتی جنبی محتوا و مفهوم حقوق بشر را تجزیه و تحلیل می‌کنند، در مقایسه با دیگر منابع بین‌المللی حقوق بشر منبعی فرعی است. با این حال آموزه‌های بین‌المللی حقوق بشر تنها به فعالیت‌های علمی مربوط به این موضوع محدود نمی‌شود. گزارشها یا اسنادی که افراد، گروه‌های متشکل از افراد، انجمنها یا سازمانهای بین‌المللی در این زمینه منتشر می‌کنند نیز به علت تأثیری که بر این آموزه‌ها می‌گذارند، خود بخشی از این منبع بشمار می‌آیند. از آن جمله است؛ مطالعات تحقیقی گزارشگران کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد یا کمیسیون فرعی آن در مورد مبارزه با اقدامات تبعیض‌آمیز و حمایت از اقلیتها. این مطالعات نه تنها در قلمرو مسائل اجرائی و همچنین در حوزه گسترده مفاهیم حقوق بشر از اهمیت زیاد برخوردار بوده، که تحولات بعدی این حقوق را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است. همچنین است، مطالعات و مواضع سازمانها و نهادهای غیردولتی - مثل سازمان عفو بین‌الملل، کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دانان، انجمن بین‌المللی حقوق بشر - که در نوع خود از اعتباری شایسته برخوردار بوده، در رشد و تحول حقوق بشر تأثیر بسیار گذاشته است.

نکته‌ای که نباید از آن غافل ماند، این است که چون حقوق بشر

ماهیتی خاص دارد، حوزه مفهومی آن بسیار فراخ است و یقیناً به همین سبب بوده که نظام بین المللی مربوط به آن مورد توجه شمار زیادی از مجامع ملی یا بین المللی قرار گرفته است. از این رو سخنی به گزاف نگفته ایم اگر بگوییم که هر سخن، نوشته یا عملی که مراجع یا اشخاص مرتبط با حقوق بین الملل بشر بگویند، منتشر سازند یا انجام دهند بطور مستقیم یا غیرمستقیم بر آموزه های علمی حقوق بشر تأثیر می گذارد.^۳

۴. نظام بین المللی حقوق بشر و حرکات

در قلمرو حقوق بشر، طبیعت و ماهیت تعهدات بین المللی دولتها، با طبیعت و ماهیت سایر تعهدات آنها در جامعه بین المللی تفاوت دارد. در جامعه بین المللی مبنای تعهدات دولتها در قبال یکدیگر اصول برابری و تبادل^۴ است؛ حال آنکه تعهدات دولتها در قلمرو حقوق بشر به گونه ای است که آنها را در قبال تمامی افراد - اعم از تبعه و بیگانه - ملتزم می کند. از این رو، هریک از آنها باید در قلمرو نظام داخلی خود، زمینه اجرای این تعهدات را فراهم سازد. بند ۱ از ماده ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) نیز با توجه به همین مفهوم اعلام کرده است که «دولتهای طرف میثاق حاضر، حقوق شناخته شده در این میثاق را برای همه افرادی که در سرزمین آنها مقیم هستند و تابع حاکمیتشان می باشند بی هیچگونه تبعیضی از لحاظ نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده سیاسی یا عقیده دیگر، اصالت ملی یا اجتماعی، ثروت، نسب یا سایر وضعیتهای رعایت و تضمین می کنند».

در این قبیل موارد، هر فرد در مقام موجودی انسانی حق دارد که از این امتیازات و تضمینات بهره مند گردد. بنابراین در حال حاضر، برخلاف گذشته که افراد موضوع تعهدات دولتها بشمار می آمدند، هر انسان با استفاده از حقوق و امتیازاتی که معاهدات بین المللی به وی اعطا کرده است، در جامعه بین المللی دارای شخصیتی مستقل و شناخته شده است؛ چندان که خود می تواند بطور مستقیم از این منبع حقوقی که در نظام

بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است بهره‌برداری کند. با این حال تا آن زمان که فرد نتواند همچون تابعی فعال در صحنه روابط بین‌الملل خودنمایی کند و راههای اقامه دعوا برضد دولتهای ناقض این حقوق بر وی بسته باشد، تابعی منفعل از حقوق بین‌الملل است، زیرا هنوز به تنهایی توانایی به حرکت درآوردن آن نظامی را ندارد که برای وی ساخته و پرداخته شده است. به عبارت دیگر پدیدآورندگان نظام بین‌المللی حقوق بشر خود باید این نظام را به حرکت درآورند تا وی از آثار آن بهره‌مند گردد. عامل اصلی این حرکت، تعهداتی است که دولتها در قبال «انسان» برگردن گرفته و خود ضامن آن شده‌اند. با این همه، تعهدات دولتها در زمینه حقوق بشر، از ارتباط میان حقوق ذاتی (شخصی)^۳ دولتها بوجود نیامده است. در این قلمرو هر فرد در مقام موجودی انسانی و نه تبعه این یا آن دولت، مورد توجه قرار گرفته است، زیرا همه دولتها پذیرفته‌اند که حتی اگر نقض این حقوق به آنها زیانی نرساند، رعایت این نظم عمومی جدید به صلاح و صرفه آنهاست. در اینجا میان دو مفهوم حقوق بشر و منافع دولتها رابطه‌ای ایجاد شده است که خبر از جدایی دو نظام ملی و بین‌المللی می‌دهد؛ چندان که این فکر قوت می‌گیرد که هرچند محتوای حقوق بشر را حقوق بین‌الملل معین کرده است، هریک از اعضای جامعه بین‌المللی می‌تواند، تا آن حد که به دیگر دولتها زیانی نرساند، فارغ از مداخله فردی یا جمعی آنها در این زمینه اعمال حاکمیت کند، زیرا اصل برابری مطلق دولتها مستلزم آن است که هریک از آنها فرمانروای قلمرو انحصاری (محفوظ) خویش باشد. بند ۷ از ماده ۲ منشور ملل متحد و همچنین اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها^۴ نیز می‌توانند مؤید این طرز تفکر باشند.

اما ماده ۴ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخلاف طرز تفکر یاد شده، این فکر را القاء می‌کند که چون موضوع تعهدات دولتها در زمینه حقوق بشر، حقوق انسان در قبال دولت است، هر تعهدی متضمن فلسفه رابطه فرد با اقتدارات حاکم، یا شهروند با جامعه و مستلزم وجود

حداقل امکاناتی برای مشارکت مردم در امر حکومت است. بموجب این ماده، «دولتهای طرف این میثاق براین قولند که در تمتع از حقوقی که هر دولت برطبق این میثاق ضامن آن است، هیچ دولتی نمی‌تواند حقوق یاد شده را مقید به محدودیتهایی غیر از محدودیتهای قانونی کند؛ آن هم تا حدودی که با ماهیت این حقوق سازگار بنماید و غرض از آن فقط توسعه رفاه عمومی در جامعه‌ای آزادمنش باشد».

آیا چنین تعهدی، که به هر صورت با اساس حاکمیت ملی دولتها ارتباط دارد، قلمرو و دامنه بند ۷ از ماده ۲ منشور ملل متحد را محدود نمی‌کند؟

آیا استقرار حاکمیت مردم (دموکراسی) خود جزئی از لوازم نظم عمومی بین‌المللی بشمار نمی‌آید؟

با توجه به غایات ملل متحد و صلاحیتهایی که در پهنه مسائل اقتصادی، اجتماعی و خصوصاً حقوق بشر به سازمان ملل متحد تفویض شده است، آیا سازمان ملل پای در قلمروی گذاشته که پیش از این در حوزه اقتدارات خاص دولتها [صلاحیت ملی] قرار داشته است؟

در پاسخ به این سؤالات، که جملگی به حرکت حقوق بشر در جامعه بین‌المللی مربوط می‌شود، ما ابتدا به این مسأله خواهیم پرداخت که آیا تعهد دولتها به رعایت حقوق بشر، برای هریک از آنها منفعتی حقوقی ایجاد کرده است که با استناد به آن بتوانند در جهت حمایت از این حقوق گام بردارند؟ آنگاه راههای عملی نظارت بر اجرای این حقوق را بررسی خواهیم کرد.

الف. منفعت حقوقی دولتها در حمایت از حقوق بشر

به اعتقاد دیوان بین‌المللی دادگستری، میان تعهدات دولتها در قبال کل جامعه بین‌المللی (erga omnes) و تعهداتی که هر دولت در محدوده حمایت دیپلماتیک برعهده می‌گیرد، تفاوتی اساسی وجود دارد. تعهدات دسته اول با توجه به ماهیت و اهمیتی که دارند به همه دولتها مربوط

می‌شوند و به این اعتبار، در اینکه حقوق ناشی از این تعهدات محترم شمرده شود، هریک از آنها دارای منفعتی حقوقی است.^{۳۳} این تعهدات در قبال همه دولتها قابل استناد است. دیوان بین‌المللی دادگستری، ممنوعیت اعمال تجاوزکارانه، منع کشتار جمعی و همچنین رعایت اصول و قواعد مربوط به حقوق اساسی نوع بشر را از جمله این تعهدات بشمار آورده است.^{۳۴}

آنچه دیوان بین‌المللی در مقدمه حکم معروف خود در قضیه بارسلونا تراکشن تلویحاً گفته است و ما هم اکنون به آن اشاره کردیم، می‌توانست این امید را بوجود آورد که چنانچه دولتی به حریم حقوق اساسی بشر تجاوز کند، هریک از دولتهای عضو جامعه بین‌المللی بتواند در جهت دفاع از آن حقوق دعوایی برضد آن دولت در دیوان بین‌المللی دادگستری اقامه نماید^{۳۵} و دیوان بین‌المللی دادگستری نیز قادر باشد بدون توجه به تابعیت شخصی که حقوق وی نقض شده است، آن دعوا را استماع کند.

اما یک چنین دیدگاهی با واقعیت فاصله داشت؛ زیرا دیوان خود در همان قضیه اعلام کرده بود که اسناد مربوط به حقوق بشر که اعتباری جهانی دارند به دولتها این اجازه را نداده‌اند که بدون توجه به تابعیت شخصی که حقوق وی نقض شده است، از آن شخص حمایت کنند. به همین سبب چنین حمایتی فقط در قلمرو پیمانهای منطقه‌ای مربوط به حقوق بشر امکان پذیر است.^{۳۶}

البته با آنکه منفعت حقوقی دولتها در رعایت تعهدات مربوط به حقوق بشر با منفعتی که هریک از آنها باید در اقامه دعوا داشته باشد، متفاوت است. زیرا وجود منفعت برای اقامه دعوا^{۳۷} اصولاً با مسائل خاص مربوط به صلاحیت و استماع دعوا ملازم است. نظر دیوان بین‌المللی دادگستری درباره تفاوتی که در این قلمرو میان اسناد جهانی و اسناد منطقه‌ای وجود دارد، مبنایی صحیح ندارد. دیوان بین‌المللی دادگستری با آنکه پذیرفته است که حمایت از حقوق بشر در جامعه جهانی ارزشی اساسی دارد و هریک از دولتها در این قلمرو دارای منفعتی مشروع یعنی

منفعتی است که حقوق بین‌الملل از آن حمایت می‌کند، دفاع مؤثر از این حقوق را فقط در قلمرو معاهدات منطقه‌ای امکان پذیر دانسته است. تردیدی نیست که منفعت حقوقی دولتها با سِمَتی که هریک از آنها با داشتن آن می‌تواند از حریم حقوق بشر دفاع نماید تفاوت دارد. اما چگونه می‌توان پذیرفت که فقط معاهدات منطقه‌ای به دولتهای عضو آن معاهدات چنین سِمَتی را اعطا کرده‌اند؟ در معاهدات مربوط به حمایت از حقوق بشر دولتها به صورتهایی مختلف دارای این سِمَت شده‌اند. بدیهی است که در این قبیل معاهدات، فقط دولتهای طرف معاهده حق دارند که در موارد مربوط به نقض حقوق بشر، بصورتی مؤثر از آن حقوق دفاع نمایند. مواد ۱۱ تا ۱۳ معاهده ملل متحد در مورد الغای هرگونه تبعیض نژادی، آیین نظارت بر حقوق مشترک اطراف معاهده را تعیین کرده است و ماده ۴۱ میثاق مربوط به حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۲۱ میثاق ملل متحد در مورد منع شکنجه، به ترتیب این امکان را فراهم آورده‌اند که دولتهای طرف این معاهدات در صورت تمایل، مرجعیت کمیته [کمیته حقوق بشر، کمیته ضد شکنجه] را برای رسیدگی به اختلافات مربوط به نقض حقوق بشر بپذیرند.

به اعتقاد بعضی صاحب‌نظران نظر دیوان در این باره بسیار مبهم است؛ زیرا از یک طرف به منفعت حقوقی تمامی دولتها در رعایت حقوق بشر اشاره کرده و از طرف دیگر تأکید کرده است که چنانچه دولتها با انعقاد معاهده‌ای خاص نحوه حمایت از حقوق بشر را معین نکرده باشند، حق شکایت ندارند.^۸ در این مورد «بہتر آن بود که گفته می‌شد که همه دولتها در حمایت از حقوق بشر منفعتی حقوقی دارند؛ منتها فقط دولتهایی که بموجب معاهده حق طرح شکایت در مرجع پیش‌بینی شده در معاهده را دارند، می‌توانند با رعایت شرایط مندرج در معاهده در جهت حمایت از حقوق بشر اقدام دعوا کنند.»^۹

با انعقاد معاهداتی در قلمرو حقوق بشر، دولتها به منافع ملی خود که در تعهدات دوجانبه وجود دارد نمی‌اندیشند، بلکه منفعتی را تعقیب

می‌کنند که میان همه آنها مشترک است. دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی خود درباره معاهده منع و دفع کشتار جمعی به این نکته اشاره کرده و گفته است که در این قبیل معاهدات نمی‌توان از منفعت یا ضرر فردی دولتها یا توازن میان حقوق و تکالیف آنها سخن گفت.^{۵۰}

تعهدات دولتها در قلمرو حقوق بشر، خصوصیتی عینی دارد، زیرا موضوع آنها حمایت از حقوق اساسی افراد در قبال دولتهای متعهد است. این تعهدات با آن تعهداتی که برای دولتها، حقوقی شخصی و متقابل بوجود می‌آورد تفاوت دارد. موضوع تعهدات مربوط به حقوق بشر استقرار نظمی عمومی میان دولتهای جهان است. به همین سبب اگر دولت یا دولتهایی در مقابل اعمال ناقض حقوق بشر دولتی دیگر قد علم کنند، قصد و غرضشان باید فقط دفاع از ارزشهای مشترکی باشد که مبنای همبستگی معنوی همه آنهاست. دفاع از این قبیل ارزشها برای هر دولت منفعتی پدید آورده که در قبال همه دولتها قابل استناد است. بنابراین چنانچه تعهد به رعایت موازین حقوق بشر، هر دولت را در قبال دیگر دولتها ملتزم کند، همه دولتها در حمایت از آن حقوق دارای حقی مساوی هستند و این خود دقیقاً دلالت بر آن دارد که در قلمرو حقوق بشر نظمی عمومی میان دولتهای جهان پدید آمده است.^{۵۱}

در مورد ماهیت این منفعت، دیوان بین‌المللی دادگستری، در قضیه آفریقای جنوبی در پاسخ به دادخواست اتیوپی و لیبیریا که از آن دیوان تقاضا کرده بودند که آفریقای جنوبی را به سبب زیرپا گذاشتن تعهدات بین‌المللیش در قبال آفریقای جنوب غربی محکوم کند، با آنکه ابتدا خود را برای رسیدگی به این دعوا صالح شناخته بود،^{۵۲} در حکمی که در ۱۸ ژوئیه ۱۹۶۶ (مرحله دوم) صادر کرد، اعلام کرد که این دو کشور نمی‌توانند در مقام دفاع از منافع عمومی جامعه بین‌المللی دعوایی برضد آفریقای جنوبی اقامه کنند. اعتقاد دیوان، در این قضیه آن بود که منفعت هر دولت در حمایت از حقوق بین‌الملل، حق یا منفعتی حقوقی نیست که با استناد به آن بتوان برضد دولتی دیگر اقامه دعوا کرد.^{۵۳} اما چندی بعد،

همین دیوان، نظر خود را که با دستگاه (سیستم) حقوقی نظام بین‌المللی تنافر داشت تغییر داد و در قضیه بارسلونا تراکشن، تلویحاً اعلام کرد که «تعهدات دولتها در قبال کل جامعه بین‌المللی با منفعت هر دولت در رعایت حقوق ناشی از آن تعهدات مرتبط است، تا آنجا که همه دولتها در حمایت از آن حقوق دارای منفعتی حقوقی هستند.»^{۵۲}

در این قضیه، دیوان بین‌المللی دادگستری، با آنکه معتقد بوده است که در نظام بین‌المللی هیچ دولتی اصولاً حق دفاع از منافع عمومی را ندارد، این واقعیت را آشکار ساخته است که در موارد مربوط به قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل و تعهداتی که دولتها در قبال کل جامعه بین‌المللی برگردن گرفته‌اند، هر دولت در رعایت منافع عمومی دارای منفعتی حقوقی است. از این حکم، این نتیجه به دست می‌آید که منفعت هر دولت در حمایت از حقوق بشر آن زمان مصداق دارد که قاعده مربوط به نظم عمومی بین‌المللی نقض شده باشد. به همین سبب تنها کافی نیست که قاعده نقض شده در قبال همه دولتها قابل استناد باشد، زیرا قواعد حقوق بین‌الملل همه جانبه که متضمن حقوق و تکالیف همه دولتهاست نیز دارای چنین خصلتی است. قاعده نقض شده باید حقوقی را در برگیرد که همه دولتها در حمایت از آن منفعتی حقوقی داشته باشند. قواعد امره حقوق بین‌الملل (ماده ۵۳ معاهده ۱۹۶۹ وین)، تعهدات عام (بارسلونا تراکشن) و تعهدات اساسی دولتها (ماده ۱۹ طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل درباره مسؤولیت دولتها)^{۵۳} دقیقاً متضمن حقوقی است که همه دولتها در حمایت از آن دارای حقی برابر یا به عبارت دیگر منفعت حقوقی یکسان هستند.

ماده پنج طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل درباره مسؤولیت دولتها (قسمت دوم) با توجه به همین منفعت، آن دولتی را که به واسطه عمل خلاف دولتی دیگر بر حقوقش لطمه‌ای وارد شده باشد، دولت متضرر^{۵۴} نام نهاده است.

بموجب این ماده، از یک طرف، چنانچه حق پایمال شده [یعنی حقی

که بر اثر اعمال خلاف یکی از دولت‌ها تزییع شده است] ناشی از معاهده‌ای چندجانبه یا قاعده حقوق بین‌الملل عرفی باشد، هر یک از دولت‌های طرف معاهده یا ملحق به قاعده عرفی، در صورتی «متضرر» بشمار می‌آید که ثابت شود آن حق در جهت حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی وضع یا مورد شناسایی واقع شده است؛ و از طرف دیگر، در صورتی که اعمال خلاف، موجب جنایتی بین‌المللی باشد، همه دولت‌های دیگر مصادیقی از «دولت متضرر» به حساب می‌آیند.^{۸۷}

آنچه از این ماده و سیاق کلی طرح استنباط می‌گردد، آن است که اگر یکی از قواعد عام (erga omnes) بین‌المللی، که ناظر بر حمایت از حقوق بشر است، نقض گردد، هر یک از دولت‌های جهان، صرف‌نظر از ماهیت قراردادی، عرفی یا امری آن قاعده، «متضرر» قلمداد می‌شود. با این حال، دولت‌ها، همگی در صورتی می‌توانند برای اعمال آن حق به اقدامات قهری متوسل شوند که اعمال ناقض حق، نتیجه جنایتی بین‌المللی یعنی نقض شدید قاعده امری باشد.^{۸۸} به همین سبب، چنانچه آن اعمال، نتیجه نقض قواعدی غیر از قواعد آمره باشد و بزهی ساده بشمار آید، فقط دولتی که حق شخصی (Subjectif) آن پایمال شده است، حق دارد که برای استقرار حق از دست رفته اش به چنین اقداماتی دست بزند.^{۸۹}

نتیجه‌ای که بطور کلی از بررسی ماده ۵ (ماده ۴۰ جدید) طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل به دست می‌آید، این است که دولت‌ها در مواردی معین حق دارند که برای دفاع از منافع جمع قیام کنند. بدیهی است که تصریح کمیسیون حقوق بین‌الملل به وجود این حق در حقوق بین‌الملل حکایت از آن دارد که حقوق مسؤولیت بر اثر تحولاتی که در جامعه بین‌المللی بوجود آمده، دارای رژیم مضاعف شده است؛ یکی رژیم سنتی که همچنان مبین ضرورت همزیستی دولت‌های مستقل است و آن مسؤولیت فردی و جبرانی دولت‌ها در قبال یکدیگر است؛ مسؤولیت سنتی فردی است، از جهت آنکه فقط دولتی که به حق شخصی (Subjectif) آن لطمه وارد آمده، حق اقدام دارد و جبرانی است، به سبب آنکه حق به جبران خسارت اساساً

مولود ضرری است که نتایج آن با توجه به وضعیت فرد فرد دولتها باید معین شود.

به این رژیم که بر مبنای منفعت شخصی بوجود آمده، رژیمی دیگر اضافه شده که مبتنی بر منافع جمع است و آن مسؤولیت جمعی است؛ به این معنی که همه دولتهایی که مثلاً در قلمرو معاهده یا عرفی بین‌المللی متعهد به حمایت از حقوق بشر شده‌اند حق دارند که در صورت نقض آن حقوق، دولت خاطی را تعقیب کنند و حتی برای استقرار وضعیتی متناسب با تعهدات بین‌المللی دولت ناقض عهد، تدابیری قهری اتخاذ نمایند.^{۲۱}

اما مشکلی که در اینجا وجود دارد آن است که چون در جامعه بین‌المللی قدرتی متمرکز و سازمانی مبتنی بر سلسله مراتب حقوقی وجود ندارد، هر دولتی به خود اجازه خواهد داد که ارزشهای متعالی جامعه بین‌المللی را دستاویز منافع سیاسی خود کند و به بهانه دفاع از آن ارزشها، قاضی اعمال دیگر دولتها شود و بدین ترتیب در امور جهان اختلال کند و نظام بین‌المللی را بی اعتبار سازد.^{۲۲}

در ۱۹۸۰، ریفاگن به کمیسیون حقوق بین‌الملل پیشنهاد کرد که اقدامات هر یک از دولتها در این قلمرو، منوط به تصمیم جمعی جامعه بین‌المللی سازمان یافته یعنی سازمان ملل متحد و بویژه شورای امنیت گردد؛ زیرا فقط شورای امنیت است که می‌تواند تدابیری قهری اتخاذ کند. اما از آنجا که این پیشنهاد با مقررات منشور ملل متحد سازگاری نداشت - به سبب آنکه در منشور ماده‌ای وجود ندارد که با استناد به آن بتوان به شورای امنیت اجازه داد که در موارد نقض تعهدات اساسی دولتها ضمانت اجرای آنها را معین بدارد، مگر آنکه منشور اصلاح شود و اختیارات شورای امنیت با ترتیبی دیگر معین گردد - کمیسیون از آن استقبال نکرد،^{۲۳} تا آنکه سرانجام در ۱۹۸۳ گزارشگر ویژه به کمیسیون پیشنهاد کرد که به هر دولت اختیار داده شود که فارغ از هرگونه تصمیم قبلی هر رکن جمعی، جامعه بین‌المللی در قبال جنایات بین‌المللی از خود واکنش نشان دهد.^{۲۴}

این پیشنهاد این اشکال را دارد که به هر دولت اجازه می‌دهد که با سوء استفاده از حق خود، در نظام بین‌المللی شکاف ایجاد کند؛^{۳۳} همچنانکه این احتمال را بوجود می‌آورد که اکثر اعضای جامعه بین‌المللی که قوه قهریه مؤثری در اختیار ندارند، ترجیح دهند به جای آنکه ضمانت اجرایی حقوق اساسی و بنیادین جامعه فقط در دست چند دولت قدرتمند متمرکز گردد، این قبیل حقوق اصلاً ضمانت اجرا نداشته باشد.

با این وصف، در مخالفت با نظر یاد شده، دسته‌ای از صاحب‌نظران معتقدند که در نظامی حقوقی که میان تابعان برابر و دارای حاکمیت ایجاد شده است، هر دولت اصولاً باید بتواند در قبال دست‌اندازیهای سایر دولتها به حریم حقوق اساسی و مسلم خود ایستادگی کند؛ خصوصاً اگر آن حقوق در قلمرو حقوق بشر منزلتی اساسی داشته باشد. واکنش دولتها در این قبیل موارد آنگاه مشروعیت دارد که با اصول و مقررات حقوق بین‌الملل سازگار باشد.^{۳۴}

البته از آنجا که هرگونه واکنش قهرآمیز باید دولت متخلف را تا آن حد در مضیقه بگذارد که وضعیتی متناسب با تعهدات بین‌المللی آن دولت بوجود آید، واکنش نباید حالت «تنبیه» داشته باشد. کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز با توجه به همین نکته این اقدامات را «مجازات» بشمار نیاورده است؛^{۳۵} زیرا «مجازات» اصولاً در نظامی که مبتنی بر برابری دولتهاست، محمل حقوقی ندارد. «مجازات» فقط در زمان جنگ قابل تصور است، چه در آن زمان مقررات حقوقی و خصوصاً اصل برابری مطلق دولتها ظاهراً در روابط میان دولتهای متخاصم به حالت تعلیق در می‌آید. اما در زمان جنگ نیز، اصل آن است که هیچ دولتی حق ندارد که دیگری را مجازات کند، چرا که هیچیک برتر از دیگری نیست. گذشته از این، مجازات همیشه مربوط به گذشته است و هدف از اجرای آن کیفر دادن است؛ حال آنکه واکنش قهرآمیز رو به آینده دارد و غرض از آن وارد آوردن فشار بر عامل تخلف به منظور متوقف ساختن اعمال نابهنجار آن و ایجاد وضعیتی مطابق با مقررات حقوقی است.^{۳۶} مجازات، عکس‌العملی

است شدید که با استناد به تصمیم سازمانی بین‌المللی در قبال نقض شدید آن دسته از تعهدات بین‌المللی که برای جامعه بین‌المللی اهمیتی حیاتی دارند، اعمال می‌گردد. اقدامات سازمان ملل متحد در قبال نقض حقوق بشر، مجازات‌هایی است که بموجب حقوق خاص آن سازمان تعیین می‌شود، حتی اگر دولتهای عضو خود موظف به اجرای آن باشند، مثل مجازات‌هایی که شورای امنیت سازمان ملل متحد بر ضد آفریقای جنوبی مقرر نمود.^۸ به همین سبب چنانچه سازمانی بین‌المللی در قبال اعمال ناقض حقوق بشر دولتی غیرعضو از خود واکنش نشان دهد و در نتیجه برای مقابله با آن اعمال تدابیری بیندیشد، آن تدابیر واکنشی قهرآمیز بشمار می‌رود که برای مقابله با آن اعمال باید به عمل آید؛ مثل تصمیماتی که جامعه اقتصادی اروپا - در محدوده همکاری دولتهای عضو در اتخاذ سیاست خارجی یکسان - بر ضد دولت آرژانتین اتخاذ نمود.^۹

اقدامات دولتها در حمایت از حقوق بشر را می‌توان اقدامات متقابل،^{۱۰} در مفهوم وسیع کلمه دانست که متضمن هر نوع واکنش در قبال عمل نامشروع است. در این مفهوم، اقدامات متقابل بر اعمالی اطلاق می‌گردد که بتواند آثاری نامساعد و زیانبار برای دولت خاطی به بار آورد.^{۱۱} این اقدامات همچنین می‌تواند اقداماتی تلافی‌جویانه^{۱۲} یعنی «اقداماتی قهرآمیز باشد که دولتی با تخطی از مقررات عادی حقوق بین‌الملل در واکنش به اعمال نامشروع و زیانبار دولتی دیگر به عمل می‌آورد». ^{۱۳} اما اقدامات متقابل در مفهوم مضیق کلمه که ماده ۳۰ طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل دربارهٔ مسؤولیت بین‌المللی دولتها (قسمت اول) از آن سخن گفته اقدامات نامشروع اما مجازی [مجاز برطبق مقررات حقوق بین‌الملل] است که دولتی در مقابله با عمل نامشروع اصلی دولتی دیگر به عمل می‌آورد. با این حال، کمیسیون حقوق بین‌الملل در طرح مواد ۱۳ و ۱۴ (قسمت دوم، مواد ۴۹ و ۵۰ طرح جدید در ۱۹۹۶)، برای این قبیل اقدامات محدودیتهایی پیش‌بینی کرده است: یکی آنکه اقدامات متقابل باید با خطر عمل نامشروع دولت خاطی و آثار ناشی از آن عمل

تناسب داشته باشد (ماده ۱۳ قدیم، ۴۹ جدید) و دیگر آنکه دولت متضرر نباید برای مقابله با اعمال نامشروع دولت خاطی، بند ۴ از ماده ۲ منشور را نقض کند و به تهدید یا زور متوسل شود^{۷۳} و یا به اقداماتی دست زند که :

الف. مقررات حقوق بین الملل مربوط به حمایت از حقوق بشر را نقض می کند؛^{۷۴}

ب. فعالیتهای عادی دیپلماسی دوجانبه را مختل می سازد؛^{۷۵}

ج. قاعده امره حقوق بین الملل عام را نقض می کند؛^{۷۶}

د. موجد نقض تعهد در قبال دولتی دیگر جز دولت خاطی است (ماده ۱۴ قدیم، ۵۰ جدید).

در بند دوم از ماده ۱۴ طرح کمیسیون (که در طرح ۱۹۹۶ به صورت یکی از اجزاء ماده ۵۰ [جزء ب] درآمده است) نیز گفته شده است که ممنوعیتهای یاد شده تنها به زور مسلحانه محدود نمی شود، بلکه به تمامی آن تدابیر سیاسی و اقتصادی قهرآمیز و افراطی تعمیم می یابد که به تمامت ارضی یا استقلال سیاسی دولتی که این تدابیر برضد آن اتخاذ شده است، آسیب می رساند.^{۷۸}

در اینکه اعمال دولتها در مقابله با دولت ناقض مقررات حقوق اساسی بشر باید با موازین حقوق بین الملل مطابقت داشته باشد و همواره در قالب محدودیتهای یاد شده طرح کمیسیون حقوق بین الملل درباره مسؤولیت دولتها انجام گیرد، تردیدی نیست. اما سؤال این است که آیا دولتها باید خود مرجع تشخیص انطباق این اعمال با حقوق بین الملل باشند و یا آنکه مرجعی بین المللی باید در قبال این گونه مسائل تصمیم بگیرد؟

اگر دولتها خود بتوانند تنها به قاضی بروند و مستقلاً درباره این مسائل تصمیم بگیرند، آیا دستگاه (سیستم) حقوقی نظام بین الملل دستخوش منافع فردی و افسارگسیخته آنها نخواهد شد؟

اما اگر این مرجع، شورای امنیت ملل متحد باشد، چگونه می توان از این رکن سیاسی که عهده دار حفظ صلح و امنیت جهان است انتظار داشت

که با استناد به معیارهای حقوقی واحد، در قبال جنایات بین المللی دولتها اتخاذ تصمیم کند؟ مهمتر از همه آنکه چون شورای امنیت بموجب منشور ملل متحد موظف نشده است که احکامی «مستدل» صادر نماید، خواهد توانست، با توجه به معیار رابطه قدرت و به منظور حفظ تعادل منافع اعضای دائم، از بسیاری جنایات بین المللی چشم ببوشد و در مواردی وسیله حفظ مطامع سیاسی قدرتمندان جهان شود.

آخر آنکه اگر این مرجع، دیوان بین المللی دادگستری باشد، از آنجا که این دیوان صلاحیتی اجباری ندارد و جز بر مبنای رضایت دولتها نمی تواند به قضیه ای رسیدگی کند، کمتر اتفاق می افتد که دولتی به صلاحیت دیوان در این قبیل موارد (جنایات بین المللی) اقتدا کند و پیش از بروز اختلاف و یا بعد از وقوع آن حاضر شود که دیوان بین المللی دادگستری اعمالش را زیر ذره بین مقررات حقوق بین الملل بگذارد.

مسئله است که در جامعه بین المللی نیمه سازمان یافته امروزی، هر اقدام و عکس العملی آنگاه مشروعیت دارد که در چارچوب نهادی معین انجام گیرد. به همین سبب اگر دفاع از منافع جمیع دولتها و حمایت از ارزشهای پایدار و مشترک بین المللی در قالب نهاد یا سازمانی اجتماعی که با نظم واقعیات مرتبط باشد صورت نگیرد، نتیجه ای جز هرج و مرج و انهدام جامعه بین المللی نخواهد داشت.

تعهد همه جانبه دولتها به قبول صلاحیت اجباری دیوان بین المللی دادگستری در قلمرو تعهدات اساسی و بنیادین، ایجاد دادگاه بین المللی حقوق بشر با صلاحیتی اجباری، تأسیس دیوان کیفری بین المللی^۳ و تضمین بین المللی احکام این دادگاهها می توانند هر یک بشارت دهنده پدیداری چنان سازمانی باشند. با این وصف روابط بین الملل در حوزه گسترده تعهدات اساسی آنگاه براستی سازمان می گیرد که در ساختار جامعه بین المللی تغییراتی عمیق بوجود آید؛ به این صورت که حاکمیت دولتها تحت الشعاع مقام فرد قرار گیرد و انسان در حقوق بین الملل منزلتی واقعی بیابد تا آن حد که اراده جمع مبین تجانس معنوی گروه کثیری از

ملتها باشد.

ب. راههای عملی نظارت بر اجرای حقوق بشر

نظارت بر اجرای حقوق بشر دو طریق عملی دارد. یکی آن طریقی است که دولتها به اراده خود معین کرده و از آن تبعیت می نمایند و دیگری آن طریقی است که به افراد اجازه می دهد که خود بر اجرای حقوق بشر نظارت کنند.

یک. راههای دوتی و بین الدولی

صرفنظر از اقدامات فردی و جمعی دولتها در جهت حمایت از حقوق اساسی بشر که خارج از محدوده هر نهادی صورت می گیرد و ما در بند «الف» همین بخش اجمالاً به آنها اشاره کردیم، دولتهای عضو جامعه بین المللی معمولاً بر اساس شیوه هایی که خود در معاهدات بین المللی مربوط به حقوق بشر معین کرده اند و در محدوده نهادهایی که در سازمانهای بین المللی بوجود آمده است، بر اجرای این حقوق نظارت می کنند.

از میان سازمانهای بین المللی، سازمان بین المللی کار به شکلی مؤثر معاهداتی را که تحت نظر آن سازمان در جهت تنظیم مسائل مربوط به کار افراد بشر انعقاد یافته، تضمین کرده است. بموجب ماده ۲۶ اساسنامه سازمان بین المللی کار، هریک از اعضای سازمان که به مقاوله نامه ای ملحق شده باشد می تواند بر ضد عضوی دیگر که مقاوله نامه را بصورتی رضایتبخش به اجرا در نیاورده است، شکایتی به دفتر بین المللی کار تسلیم کند (بند ۱). شورای مدیریت می تواند، در صورتی که مقتضی بداند و پیش از آنکه دعوا را در کمیسیون تحقیق مطرح کند، مضمون این شکایت را به اطلاع دولتی که از آن شکایت شده است برساند (بند ۲). اما در صورتی که شورای مدیریت انجام این امر را لازم نداند و یا آن دولت ظرف مدتی متعارف پاسخی قانع کننده به شورا ندهد، به حکم شورا یک کمیسیون تحقیق برای بررسی مسأله و تهیه گزارشی در این مورد تشکیل

خواهد شد (بند ۳). بر مبنای همین آیین شورای مدیریت نیز می تواند رأساً یا بر اساس شکایت یکی از نمایندگان حاضر در کنفرانس عمل کند (بند ۴). هنگامی که مسأله مورد شکایت، در اجرای مواد ۲۵ و ۲۶ اساسنامه در شورای مدیریت مطرح شود، دولتی که از آن شکایت شده است، در صورتی که نماینده ای در شورای مدیریت نداشته باشد، حق دارد نماینده ای برای حضور در جلسات شورا که برای رسیدگی به این مسأله تشکیل می شود، معین کند، زمان تشکیل جلسه شورا برای رسیدگی به مسأله مورد اختلاف باید ظرف مدتی مناسب به آن دولت اطلاع داده شود (بند ۵).

در موردی که شکایت بر اساس ماده ۲۶ در کمیسیون تحقیق مطرح می شود، هریک از اعضای سازمان، چه بطور مستقیم و چه بطور غیرمستقیم در مسأله ذینفع باشد یا نباشد، مکلف است هرگونه اطلاعی را که درباره موضوع شکایت دارد به کمیسیون عرضه کند.

کمیسیون، پس از بررسی عمیق شکایت، گزارشی تهیه می کند و ضمن آن تصدیقات خود را درباره مسائل موضوعی شکایت اعلام می نماید تا حدود مشاخره دقیقاً معین شود. گذشته از این، گزارش باید متضمن توصیه نامه های کمیسیون در جهت اتخاذ تدابیری برای تأمین نظر دولت شاکی و همچنین ضرب الاجلی باشد تا آنکه ظرف مدتی معین امکان اتخاذ این تدابیر فراهم شود (ماده ۲۸).

هریک از دولتهای ذینفع باید ظرف مدت سه ماه به مدیرکل دفتر بین المللی کار اطلاع دهد که آیا توصیه های کمیسیون تحقیق را می پذیرد یا نه و در صورتی که آن توصیه ها را نپذیرد آیا مایل است که اختلاف در دیوان بین المللی دادگستری مطرح شود (ماده ۲۹). اما چنانچه دولت عضو سازمان در برابر توصیه های کمیسیون یا حکم دیوان سر فرود نیاورد، کنفرانس بین المللی کار، به پیشنهاد شورای مدیریت، در مورد اقداماتی که برای عملی ساختن تصمیمات یاد شده مناسب باشد نهایتاً دستوراتی صادر خواهد کرد.

نهادین کردن آیین رسیدگی به تخلفات دولتها از مقاوله نامه های بین المللی کار این اثر را دارد که موارد نقض مقررات بین المللی کار را آشکار می سازد و همچنین دولت متهم به نقض عهد را ناگزیر می کند که در قبال این پیمانها احساس مسؤولیت کند و در صورت لزوم بصورتی رضایتبخش بر تابعان خود در این قلمرو اعمال حاکمیت نماید و مهمتر از همه آنکه در مقابل مرجعی بین المللی درباره نحوه عمل خود توضیح دهد.

علاوه بر دولتها، سازمانهای بین المللی نیز بر اجرای حقوق بشر نظارت می کنند. این سازمانها با آنکه از دولتها تشکل یافته اند و آیینهای مربوط به نظارت بر اجرای حقوق بشر نیز ساخته و پرداخته آنهاست، هریک بصورتی متفاوت با دولتها بر اجرای این حقوق نظارت دارد. البته این بدان معنا نیست که سازمانهای بین المللی در امر نظارت بر اجرای حقوق بشر به مشارکت دولتها نیازی ندارند. نظارت دولتها و نظارت سازمانهای بین المللی اصولاً لازم و ملزوم یکدیگرند؛ زیرا در واقع عامل اصلی حرکت این یا آن رکن سازمان بین المللی دولتها هستند. با این حال، این ارکان هریک بصورتی تشکل یافته است که با توجه به آن می توان معتقد بود که نظارت مراجع بین المللی با نظارت دولتی تفاوت دارد؛ کار هریک از این ارکان در هر سازمان بین المللی معمولاً در بررسی گزارشهای دولتها، تحقیق درباره عملکرد دولتها در زمینه اجرای حقوق بشر، انشاء گزارش، محکوم و یا تنبیه کردن دولتهاست. از آنجا که محکوم و یا تنبیه کردن، وظایفی است که اصولاً برعهده ارکان بین المللی گذاشته شده است، می توان به این نتیجه رسید که این ارکان که از اشخاص مستقل از دولتها تشکل یافته، در کار بررسی گزارش دولتها، تحقیق و تفحص درباره عملکرد دولتها و انشاء گزارش منزلتی خاص دارند. برای مثال می توان از مقام کمیسیون فرعی مبارزه با مقررات تبعیض آمیز و حمایت از اقلیتها نام برد. این کمیسیون با آنکه خود تابع کمیسیونی است مرکب از نمایندگان دولتها [کمیسیون حقوق بشر ملل متحد]، از بیست و شش کارشناس مستقل تشکل یافته و وظایفش به رغم عنوانی که

دارد بسیار وسیع است. همچنین است کمیته حقوق بشر که براساس ماده ۲۸ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی تأسیس شده است. هجده عضو این کمیته با آنکه منتخب دولتهای طرف این معاهده هستند، هریک مستقل از دولتها در این کمیته انجام وظیفه می کند.^{۸۷}

البته با آنکه این ارکان در قبال دولتها از استقلال نسبی برخوردارند،^{۸۸} نمی توان انکار کرد که هریک از آنها، رسیدگی به تخلفات دولتها از مقررات حقوق بشر را تابع نظمی معین کرده و دفاع از این منفعت را در محدوده آیینهای قراردادی میسر ساخته است.

تعدد این ارکان در رسیدگی به تخلفات دولتها از موازین حقوق بشر، در روابط بین الملل پدیده ای مهم است و بطور کلی حکایت از آن دارد که حقوق بشر حقوقی عینی (objectif) است که در اجرا تابع اصل تبادل (réciprocité) نیست.

دو راههای غیردولتی

با آنکه فرد در حمایت از حقوقی که دارد ذینفع اصلی است، بجز در مواردی خاص، مقام وی تا آن حد ارتقاء پیدا نکرده است که بتواند در مقابل مراجع بین المللی از حقوق خود دفاع کند. به همین سبب، در اوضاع و احوال کنونی عالم، بجز در محدوده معاهدات خاص، فرد همچنان تابعی منفعل از حقوق بین الملل است.^{۸۹}

در قلمرو حقوق بین الملل منطقه ای بموجب ماده ۲۵ پیمان اروپایی حقوق بشر، کمیسیون می تواند به هر شکایتی که هر شخص حقیقی، هر سازمان غیردولتی یا گروهی از افراد به دبیرکل شورای اروپا تسلیم کرده و ضمن آن ادعا کرده اند که قربانی نقض تعهدات یکی از دولتهای طرف معاهده اروپایی حقوق بشر شده اند، رسیدگی کند؛ مشروط بر آنکه دولت متهم به نقض تعهد، صلاحیت کمیسیون را برای رسیدگی به این قبیل مسائل طی اعلامیه ای پذیرفته باشد.

در ۱۹۹۰ از میان ۲۳ دولت عضو این معاهده، ۱۹ دولت به صدور

چنان اعلامیه ای مبادرت ورزیدند.^{۸۳}

به محض صدور این اعلامیه، هر شخصی (تبعه هر دولتی که باشد) می تواند برضد دولتی که پیمان اروپایی حقوق بشر را نقض کرده باشد، شکایت کند.

البته، کمیسیون به شرطی دادخواستهای فردی را می پذیرد که افراد قبلاً دعوای خود را در محاکم داخلی دولت متهم مطرح کرده و نتیجه ای نگرفته باشند (ماده ۲۶).

کمیسیون، هنگام رسیدگی به دادخواست دولتها یا افراد، از آیین مواجهه^{۸۴} استفاده می کند و این خود گویای آن است که از لحاظ کمیسیون فرد شاکی طرف دعواست.

کمیسیون، پس از رسیدگی به دعوا، تلاش می کند که طرفین را [اعم از دولتها و افراد] سازش دهد و چنانچه در این کار توفیقی نیابد، گزارشی تهیه می کند و آن را به کمیته وزیران تسلیم می نماید. در این صورت، کمیسیون و یا دولت متهم به نقض مقررات پیمان اروپایی حقوق بشر می توانند به دیوان اروپایی حقوق بشر شکایت کنند؛ البته به شرط آنکه دولت خواننده، صلاحیت دیوان را برای رسیدگی به این قبیل شکایات پذیرفته باشد (ماده ۴۶). با این حال، چنانچه افراد به کمیسیون شکایت کرده باشند، کمیسیون ادعاهای آنان را در دیوان مطرح می کند.

پروتکل شماره ۹ که در ۶ نوامبر ۱۹۹۰ به امضاء رسید، در صورتی که به اجرا درآید، برای افراد این امکان را فراهم آورده است که خود در مقام طرف دعوا در دیوان حاضر شوند؛ البته به شرط آنکه دولت خواننده، حق شکایت افراد را در قالب ماده ۲۵ یا به صورت خاص در همان دعوا پذیرفته باشد.

ماده ۴۴ معاهده آمریکایی حقوق بشر (۱۹۶۹) نیز امکاناتی مشابه با آنچه در معاهده اروپایی حقوق بشر پیش بینی شده، فراهم آورده است. اهمیت این دو معاهده در آن است که به افراد، در شرایطی معین و بنابر آیینهایی خاص، اجازه داده است که برضد هر دولت طرف معاهده که این

معاهدات را نقض کرده باشد در دیوان حقوق بشر که احکامی قطعی و لازم الاجرا صادر می کند، اقامه دعوا نمایند.

به غیر از این دو مورد خاص، برای نظارت بر اجرای حقوق بشر، آیینهای اداری نیز ابتکار کرده اند. این آیینها با آنکه عملاً از آیینهای قضایی الهام گرفته، با آنها تفاوت دارند.

در سازمان بین المللی کار، علاوه بر آیینی که در مورد عرضه گزارشهای سالانه دولتها درباره اجرای معاهدات کار و بررسی آن گزارشها توسط کمیته کارشناسان مستقل و کمیته سه جانبه وجود دارد، بموجب ماده ۲۴ اساسنامه، چنانچه هر سازمان کارگری یا کارفرمایی مدعی باشد که یکی از دولتهای عضو سازمان، مقاوله نامه ای را که به آن پیوسته است بصورتی رضایتبخش به اجرا در نمی آورد، می تواند، مورد تخلف را به دفتر بین المللی کار اعلام نماید. شورای مدیریت مجاز است مراتب اعلام شده را به دولتی که تخلف آن اعلام گردیده است، اطلاع دهد و در صورت لزوم از آن دولت بخواهد که در این باره هر نظری را که مناسب می داند، اعلام کند.

بموجب ماده ۲۵، اگر دولت متهم به تخلف، ظرف مدتی متعارف نظر خود را علنی نسازد یا آن نظر از لحاظ شورای مدیریت قانع کننده نباشد، شورای مدیریت حق دارد متن اعلامیه تخلف و در صورت لزوم متن پاسخ خود را منتشر سازد.

کمیته اجرائی یونسکو نیز در ۱۹۷۸ برای قربانیان نقض حقوق اساسی بشر در قلمرو آموزش، علم، فرهنگ و ارتباطات امکاناتی فراهم آورده است تا آنان بتوانند به این سازمان شکایت کنند.^{۸۵}

با همه این احوال، هیچیک از آیینهای یاد شده، قضائی نیست. فایده این آیینها فقط آن است که دولتهایی را که از آنها شکایت شده، مجبور می سازد که علت ناسازگاری رفتار خود را با تعهداتی که بر گردن گرفته توضیح دهند و پا آنکه بصورتی، مشروعیت عمل خود را به اثبات رسانند.

در مواردی (بجز یونسکو) سازمان بین المللی فقط به نقض حقوق بشر اشاره می کند و در مواردی دیگر، عمل دولت ناقض حقوق بشر را محکوم می نماید. این ضمانت اجرا با آنکه در خور توجه نیست، این فایده را دارد که عمل دولت ناقض حقوق بشر را در معرض افکار عمومی بین المللی یعنی جنبشهای فراملی و دولتها می گذارد.

با توجه به آنچه گفته شد این طور می نماید که اقدامات افراد در دفاع از حقوق خود به ندرت استقلال دارد و شاید به همین سبب بوده است که اینان برای بالا بردن سطح اطلاعات و میزان تواناییهایشان در قبال نقض گسترده حقوق بشر برای خود تجمعاتی به نام سازمانهای غیردولتی بوجود آورده تا آنکه بتوانند از این طریق در ایجاد مفاهیم تازه و همچنین حراست از حریم حقوق بشر دست داشته باشند. اقدامات این سازمانها از آن جهت که سازمانهای بین الدول را در نظارت بر انجام تعهدات دولتها در قلمرو حقوق بشر یاری می دهد، اهمیت بسیار دارد. سازمان عفو بین المللی یا اتحادیه بین المللی حقوق بشر تشکلاتی هستند که با فاش ساختن نحوه نامطلوب رفتار کشورها در قبال افراد بشر، سازمانهای بین الدول را در دست یافتن به اطلاعاتی که گزارشهای سالانه دولتها به آنها اشاره ای نداشته، یاری داده اند.

نتیجه‌گیری: از پندار تا واقعیت

«من به شما این را می‌گویم:
باید دل‌پرشور و شری داشت تا بتوان
ستاره‌ای زایید که پای بکسید...
افسوس، اکنون زمانی در پیش است
که انسانها دیگر ستاره نمی‌زایند»
فریدریش نیچه *

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان معتقد بود که حقوق بشر در نظام بین‌المللی معاصر دارای منزلتی عینی است و به این اعتبار هیچ دولتی نمی‌تواند مدعی باشد که نظارت بر اجرای داخلی آن حقوق، در قلمرو صلاحیت ملی قرار دارد.

در حال حاضر، دامنه حقوق بشر تا آن حد گسترش یافته است که هر دولتی می‌تواند با استناد به اینکه حقوق بشر با نظم عمومی بین‌المللی مرتبط است در مقابل دولتی که آن حقوق را نقض کرده، بایستد و از قواعد آمره بین‌المللی سخن بگوید.

رشد حقوق بشر در جامعه بین المللی نتیجه ای دیگر نیز داشته و آن مطرح شدن شخصیت بین المللی بشر است^{۴۰}: از آن هنگام که دولتها با انعقاد معاهدات مختلف بین المللی خود را متعهد به رعایت حقوق بشر کرده اند، هر فرد به اعتبار شخصیت مستقلی که پیدا کرده، توانسته است که خود مستقیماً یا از طریق مراجع مختلف بین المللی (اداری، سیاسی، قضائی) رسماً از دولتها بخواهد که به این حقوق احترام گذارند و از موازین آن تخطی نمایند.

با این همه، مطرح شدن شخصیت فرد در حقوق بین الملل تا به آن پایه نبوده است که بتواند در مبانی ارادی حقوق بین الملل تزلزلی پدید آورد و آن را دگرگون سازد؛ زیرا با وجود تمامی تحولاتی که در جامعه بین المللی بوجود آمده و در نتیجه فرد از لحاظ نظری جایگاهی رفیع پیدا کرده است، ساختارهای دستگاه [سیستم] حقوقی بین المللی بصورتی بوده که مانع رشد مفاهیم واقعی حقوق بشر شده است: در سیستم حقوقی بین المللی، دولتهایی که خود هر روزه، حقوق بشر را نقض می کنند، ضامن اجرای آن شده اند!!

اما نکته این جاست که اگر حقوق بشر با ساختار فعلی جامعه بین المللی سازگاری ندارد، آیا بشر با اعتباری که بدینسان کسب کرده است نخواهد توانست که روزی این ساختار را در هم بریزد و به جای آن هیولایی که در طول تاریخ پرورده است، آزادانه در جهت تعیین سرنوشت خویش در جامعه بین المللی قدم بردارد؟

اگر معتقد باشیم که غایت هر نظام حقوقی، بهبودی سرنوشت نوع بشر است، حقوق بین الملل نیز نباید از این قاعده کلی مستثنی باشد.

پی‌نویسها

۱. به اعتقاد این دسته از حقوق‌دانان [پلینک، تریبل، آنزیلوتی، بدوان و برابرنی] اساس «حقوق» اراده دولت است و به این اعتبار، مقررات حقوقی، آن مقرراتی است که ارکان صلاحیت‌دار دولتی خود بصورتی صریح و منظم تدوین کرده‌اند. به عقیده اینان، معیار اعتبار مقررات حقوقی، صلاحیت رکن مدون و نظم تشریفاتی است که برای تدوین آن مقررات رعایت شده است؛ نتیجه آنکه مبنای الزام در مقررات حقوقی، انطباق محتوای آن مقررات با ضرورت‌های خارجی نیست، بلکه صورتی است که رکن صلاحیت‌دار با رعایت تشریفات معین برای آن بوجود آورده است.
۲. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه بارسلونا تراکشن، ظاهراً با نظر اثبات‌گرایان در این قلمرو موفق بوده است. نک. CIJ., Rec. 1970, p. 3.

3. Droit objectif

4. Droit positif

5. Intersocial

۶. به اعتقاد دوگی، «دولت به هیچ روی شخصیت جمعی حاکم ندارد، بلکه جامعه‌ای است که در آن یک یا چند نفر که هیأت حاکمه نامیده می‌شوند، اهم‌های قدرت سیاسی یعنی قدرت قاهره

مقاومت ناپذیر را در دست گرفته و بر مردم حکومت می کنند. اعمال این قدرت در صورتی مشروع است که در جهت تحقق وظایف اجتماعی حکمرانان به کار گرفته شود. هرگاه ما از وظایف دولت سخن می گوئیم، مقصودمان وظایفی نیست که بر عهده شخصیت جمعی حاکم گذاشته شده باشد؛ بلکه آن وظایفی است که واقماً به افراد محول شده است، چنانکه وقتی ما مثلاً از وظایف دولت فرانسه صحبت می کنیم، غرضمان نه وظایف شخصیت حاکم یعنی دولت فرانسه - که صرفاً مفهومی ذهنی دارد - بلکه وظایفی است که بر عهده افراد [انسانها] گذاشته شده که از گوشت و پوست و استخوان سرشته شده اند. این افراد که قدرت سیاسی واقعی در دست آنهاست همان سید سناتور، ششصد نماینده مجلس و رئیس جمهور و سیزده وزیر [مطابق قانون اساسی حاکم در ۱۹۲۶] هستند که در عالم واقع به اعتبار آن قدرت بر ما حکم می رانند. ما به همه این افراد می گوئیم: شما حاکم بر مقدرات ما هستید و ما به دنبال آن نیستیم که برای این گفته محملی بیابیم. ما فقط به واقع امر می نگرییم. شما قوه قاهره را در دست دارید و می توانید آن را به میل خود به حرکت در آورید. ولی اقتدار شما وقتی مشروع است که آن را در جهت اجرای وظایف حکومتی خود اعمال کنید. اما این وظایف کدامند؟ برای شناخت این وظایف لازم نیست که در کواکب سیر کنیم؛ زیرا ما قصد نداریم که خود را در اندیشه های اثیری سرگردان کنیم. این وظایف بسیار ساده اند و منبع آنها در واقعیات اجتماعی یافت می شود.

هیچ ملتی نمی تواند رشد کند مگر آنکه واقعیت همبستگی اجتماعی خود را به خوبی دریافته و آن را متعالی ساخته باشد... همبستگی با مبادله خدمات پدید می آید. هرکس با توجه به مقام و شایستگیهایی که دارد باید خدماتی به دیگران عرضه کند. حکمرانان افرادی هستند همانند دیگران و اراده آنها به هیچ وجه سرشتی برتر ندارد... همه اراده ها فردی است. البته هر اراده وقتی معتبر است که انگیزه ای داشته باشد. میزان اعتبار هر اراده ای را فقط با توجه به هدفی که آن اراده دنبال می کند می توان مشخص کرد. اراده حکمران به خودی خود اعتبار ندارد، مگر آنکه در جهت انجام و اداره خدمات عمومی فعال باشد. بدین ترتیب شاید بهتر آن باشد که به جای مفهوم حاکمیت از مفهوم خدمات عمومی استفاده کنیم. دولت آن نیست که قدرت حاکم دارد و فرمان می دهد. دولت جمعی از افراد است که اهرم قدرت را در دست گرفته و ملزم به کارگیری آن در راه ایجاد و اداره خدمات عمومی باشد. مفهوم خدمات عمومی در دوران ما مفهوم اساسی حقوق عمومی جدید است.»

Cf. Duguit Léon, Leçon de droit public général, Paris, Bocard, 1926, pp. 148-152.

7. Normes

۸. برای اطلاع از نظریه ژرژسل، رک.
 Scelle G., Règles générales du droit de la paix, RCADI., 1933, Vol. 46, pp. 339-346 ; Scelle G., Précis de droit des gens, Paris, CNRS., 1984, pp. 1-7.
۹. برای اطلاع دقیق از این فعالیتها، رک.
 Nations Unies, Activités de l'ONU dans le domaine des droits de l'homme, ST/HR/ 2 / Rev. 2, New York, 1988.
10. Cf. P. M. Dupuy, "L'individu et le droit international (Théorie des droits de l'homme et fondements du droit international)", Archives de philosophie du droit, tome 32, Sirey, 1987, p. 121.
11. Droit de Coopération
12. Droit de Subordination
۱۳. حقوق بین الملل بشر یا حقوق اساسی نوع بشر در این مفهوم عبارت است از مجموعه امتیازاتی که با توجه به شأن و مقام انسان شکل گرفته است. فلسفه وجودی حقوق بین الملل بشر اعتلای منزلت این حقوق بوده است تا آنکه با رعایت موازین آن در سراسر جهان، همه افراد بشر بصورتی یکسان از این امتیازات بهره مند گردند.
- Cf. Basdevant J., Dictionnaire de la terminologie du droit international, Paris, Sirey, 1960, p. 240.
14. Vasak K., "Vers un droit international spécifique des droits de l'homme" in Les dimensions internationales des droits de l'homme, UNESCO, 1978, p. 707.
15. Combacau J., Sur S., Droit international public, Montchrestien, Paris, 1995, p. 389.
16. Cassese A., "La Valeur actuelle des droits de l'homme" Mélanges René-Jean Dupuy, Paris, Pedone, 1991, p. 66.
17. Ibidem, loc. cit.
18. Vasak K., op. cit., p. 708.
19. Sudre F., "La dimension internationale et européenne des droits et libertés fondamentaux" in Droits et libertés fondamentaux, Dalloz, 1995, p. 17.
۲۰. برای اطلاع از مطالعاتی که در این مورد صورت گرفته است، رک.
 Alsto Ph., "Making Space for New Human Rights. The Case of the Right to Development", Harvard Human Rights Year Book, Vol. 1, Spring 1988, pp. 3-40 ;
 Dupuy R.J., "Thème et variations sur le droit au développement", Mélanges Chaumont, Paris, Pedone, 1984, pp. 263-279.

۲۱. حق آموزش و پرورش در ماده ۳ نخستین پروتکل الحاقی پیمان اروپایی حقوق بشر قالبی سیاسی و مدنی دارد و در ماده ۱۳ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) سیمایی اقتصادی و اجتماعی.

22. Nécessaire - Fondamental

23. Contingent.

جواز در این معنی در مقابل ضرورت قرار گرفته است و مفهوم کلی آن به معنای چیزی است که به هر صورت و تحت هر شرایطی می‌تواند باشد یا نباشد.

Cf. Lalande A., Vocabulaire technique et critique de la philosophie, Paris, PUF., 1991, p. 181

« حکما لفظ جواز را هم به معنی امکان خاص استعمال کرده‌اند و هم به معنی امکان عام. امکان خاص عبارت است از سلب ضرورت از هر دو طرف. مثل: هر انسانی نویسنده است. نویسندگی یا عدم آن هیچیک برای انسان ضروری نیست. اما امکان عام عبارت است از سلب ضرورت از یک طرف. مثل: هر آتشی گرم است. وجود گرما برای آتش ضروری است در حالی که عدم آن برایش ضروری نیست... «ممکن» دارای یک معنای مطلق است و آن اینکه در آینده ممکن باشد؛ یعنی وقتی شرایط تحقق چیزی موجود باشد، ممکن است در آینده موجود شود یا موجود نشود و امکان حدوث و عدم حدوث آن در آینده مساوی است و نیز امکان به یک معنای نسبی به کار رفته است و آن اینکه وقوع شیء حادث، نسبت به بعضی از قوانین طبیعت ممکن باشد. معنی این سخن آن است که قوانین طبیعت ثابت است، جز اینکه وقوع شیء حادث یا عدم وقوع آن به بعضی از موقعیتهای خاص آن باز می‌گردد. به همین سبب، قضیه جائز در منطق یعنی قضیه ممکن. مقصود از چنین قضیه‌ای آن است که صدق و کذب آن تابع شرایط تجربه است نه قوانین عقل». نک. صلیبیا دکتر جمیل، فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۶۶، ص. ۲۷۴

۲۴. بموجب مقدمه پیمان اروپایی حقوق بشر و آزادیهای اساسی، دولتهای امضاء کننده قطعاً به این نتیجه رسیده‌اند که باید اقداماتی لازم در جهت اتخاذ تدابیری جمعی برای رعایت دسته‌ای معین از حقوق مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر بعمل آورند.

Cf. Reuter P., Gros A., Traité et documents diplomatiques, PUF, Paris, 1976, p. 232.

25. Soft law

26. Vasak K., Le droit international des droits de l'homme, RCADI., 1974, p. 347.

بموجب ماده ۵۶ منشور ملل متحد: «کلیهٔ اعضاء متعهد می‌شوند که با همکاری سازمان ملل متحد برای نیل به مقاصد مذکور در ماده ۵۵ بطور مستقل و یا با همکاری یکدیگر اقداماتی بعمل آورند». برای اطلاع از تفسیر این ماده، نک.

Bounoy L., "L'art. 56", in Cot. Pellet, La charte des Nations Unies, Economica, 1991, pp 887-893.

27. Cf. Newman F.C., "Interpreting the Human Rights Clauses of the United Nations Charter", Revue des droits de l'homme, Vol. V, 1972, P. 283.

28. Cf. Rapport de la Commission des droits de l'homme des Nations Unies, E / 3616 / Rev. 1, para. 105 in Vasak, op. cit., p. 355.

۲۹. مثل مقاله نامه‌ها و توصیه نامه‌های بین المللی سازمان بین المللی کار که در کل مجموعه‌ای از مقررات مربوط به عدالت اجتماعی بشمار می‌آید.

30. Van Boven Th. C., "Aperçu du droit international positif des droits de l'homme", in Les dimensions internationales des droits de l'homme, UNESCO, 1978, P. 98.

31. Cf. Marek K., Précis de la jurisprudence de la Cour Internationale, Martinus -Nijhoff, vol. II, 1978, pp. 763- 765.

۳۲. نک. جزء یک

33. CIJ., Rec. 1951, p. 23

34. Van Boven T.C., op. cit., pp. 118-119.

35. Ibidem., p. 119

36. Ibidem., p. 119.

37. Ibidem, p. 120

38. Ibidem, pp. 120-121

39. Ibidem, p. 122

40. Réciprocité

41. Droit subjectif

۴۲. نک. قطعنامه ۲۶۲۵ (۲۵) مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۷ اکتبر ۱۹۷۰: اعلامیهٔ مربوط به اصول حقوق بین الملل در زمینهٔ روابط دوستانه و همکاری دولتها براساس مقررات منشور ملل متحد.

43. Intérêt juridique

44. Cf. Affaire de la Barcelona Traction, Light and Power Company Limited, CIJ., Rec. 1970, p. 32

45. Mbaye Kéba, "L'intérêt pour agir devant la Cour Internationale de Justice", RCADI, 1988, II, P. 307

46. CIJ., Rec. 1970, P. 47

47. Intérêt pour agir

48. Reuter P., in "préface" à Bollecker-Stern B., Le préjudice dans la théorie de la responsabilité internationale, Paris, Pedone, 1973, p. 6

49. Rucz C., "Les mesures unilatérales de protection des droits de l'homme devant l' Institut de droit international", AFDI., 1992, p. 594.

50. C I J., Réserves à la convention pour la prévention et la répression du crime de génocide, avis consultatif, Rec. 1951, p. 23

۵۱. بموجب ماده ۵۳ طرح کمیسیون حقوق بین الملل دربارهٔ مسؤولیت دولتها، «جنایت بین المللی

که دولتی مرتکب آن شده است، برای هر دولت این تکلیف را ایجاد می کند، که:

الف) وضعیت ناشی از جنایت را مشروع نشناسد؛

ب) به دولتی که جنایت را مرتکب شده است، در جهت حفظ وضعیت ایجاد شده کمک

نکند و یاری نرساند؛

ج) با دولتهای دیگر، در جهت انجام تعهدات ناشی از بندهای الف و ب همکاری کند؛

د) با سایر دولتها در جهت انجام اقداماتی برای امحاء آثار جنایت همکاری نماید.»

این ماده، برای همهٔ دولتها تعهداتی عام در نظر گرفته است و این بدان علت بوده که تمام دولتها در جلوگیری و دفع جنایات بین المللی که به موجب ماده ۱۹ همین طرح به منافع اساسی جامعهٔ بین المللی (International Community) آسیب می رسانند، دارای منفعتی مشترک هستند. این تعهدات هم سلبی هستند و هم ایجابی. مقولهٔ نخست، یعنی بندهای الف و ب، از عدم شناسایی و کمک نکردن و یاری نرساندن سخن گفته است. این تعهدات، تعهداتی هستند که دولتها در عمل، سخت بدان پای بند بوده اند. برای مثال می توان از قطعنامهٔ ۱۲۱۶ (۱۹۶۰) شورای امنیت دربارهٔ رودزیا و قطعنامهٔ ۶۶۱ (۱۹۹۰) همین شورا دربارهٔ کویت نام برد.

قطعنامه های شورای امنیت دربارهٔ آفریقای جنوبی، خصوصاً قطعنامه های ۳۰۱ (۱۹۷۱)، ۴۱۸ (۱۹۷۷) و ۵۶۹ (۱۹۸۵) و همچنین قطعنامهٔ ۲۱۸ (۱۹۶۵) دربارهٔ مستعمرات پرتغال از جملهٔ قطعنامه هایی بوده است که بنابر آنها از دولتهای عضو جامعهٔ بین المللی خواسته شده است که از کمک کردن و یاری رساندن به دولتهای آفریقای جنوبی و پرتغال خودداری بورزند، در این قطعنامه ها کمک کردن و یاری رساندن به دولتهای یاد شده که مرتکب جنایتی بین المللی شده بودند، عملی نامشروع به حساب آمده و ممنوع اعلام شده است.

در مقولهٔ دوم که متضمن تعهداتی ایجابی است، از همکاری با دولتهایی که در اجرای تعهدات مندرج در بندهای الف و ب و همچنین در اجرای تعهدات مربوط به دفع و امحاء نتایج جنایت فعال هستند، گفتگو شده است. مبنای تمامی این تعهدات، همبستگی دولتها قلمداد شده است.

Cf. Rapport de la Commission du droit international sur les travaux 48^e.

de sa session 6 mai- 26 juillet 1996, Doc. officiel, Supplément No. 10
(A / 51/10), pp. 193-194
52. CII., Rec. 1962, p. 319

53. CII., Rec. 1966, p. 47

قاضی جساپ (Jessup) یکی از قضات دیوان بین المللی در این قضیه، در نظر مخالف خود که ضمیمه حکم دیوان شده است، به این نکته اشاره کرده که «هرچند دفاع از منافع عمومی جامعه بین المللی (Actio popularis) در حقوق بین الملل جایگاهی ندارد، در بعضی موارد مراعات حقوق بین الملل منقعت حقوقی هر دولت است».

Cf. Ibidem, pp. 387-388

54. CII., Rec. 1970, p. 32

۵۵. بموجب ماده ۱۹ این طرح، نقض تعهدات بین المللی اساسی و بنیادین، جنایتی بین المللی بشمار آمده است:

Est crime international un "fait internationalement illicite qui résulte d'une violation par un Etat d'une obligation internationale si essentielle pour la sauvegarde d'intérêt fondamentaux de la communauté internationale que sa violation est reconnue comme un crime par cette communauté dans son ensemble".

ناگفته نماند که هرچند نقض قواعد آمره گناه جنایتی بین المللی بشمار آمده است، مقوله تعهدات بین المللی که تخطی از حدود آن به هیچ صورت جایز نیست دامنه ای وسیعتر از آن تعهداتی دارد که نقض آنها لزوماً جنایتی بین المللی قلمداد شده است.

Cf. Annuaire de la CDI., 1976, Vol. II, 2^e partie, p. 111, § 62

56. Etat lésé

57. Cf., ACIDI., 1985, Deuxième partie, p. 25 s.

این ماده (ماده پنج - قسمت دوم) به همین صورت و در قالب ماده ۴۰، در اجلاس ۱۲ ژوئیه ۱۹۹۶ (پنجاه و یکمین اجلاس) به تصویب کمیسیون حقوق بین الملل رسیده است. نک.

Rapport de la Commission-du droit international, 6 mai- 26 juillet, 1996
Assemblée général, Documents officiels, 51^e. session, Supplément No. 10
(A/51/10), p. 163

58. Rucz C., op. cit. p. 598

59. Ibidem., loc. cit.

60. Dupuy P.M., "Action publique et crime international de l'Etat", AFDI., 1979, p1. 542-548

61. Weil P., "Vers une normativité relative en droit international", RGDIP., 1982, p. 32

62. Cf. ACIDI., 1980, vol. II, Première Partie, p. 119 s.

شورای امنیت در محدوده فصل هفتم منشور، فقط موظف شده است که برای حفظ و استقرار صلح و امنیت به اقدامات قهری دست بزند، نه آنکه ضمانت اجرایی برای مقررات حقوقی معین کند یا آنکه اختلافات بین المللی را حل نماید. نک

Bindschedler R., La délimitation des compétences des Nations Unies, RCADI., 1963, I, vol. 108, p. 348

هانس کلسن نیز معتقد بوده است که اقدامات قهری شورای امنیت که ماهیتی سیاسی دارد با ضمانت اجرای حقوقی در مفهوم مضیق کلمه کاملاً تفاوت دارد. نک.

Kelsen H., The Law of the United Nations, London, 1950, pp. 732-737, 789

روزالین هیگینز نیز از این عقیده تبعیت کرده است. نک.

Higgins R., "The Legal Limits to the Use of force by Sovereign States: United Nations Practice", BYBIL., 1961, P. 275.

63. Cf. ACDI., 1983, Vol. II, première partie, p. 11

64. Reuter P., "Le dommage comme condition de la responsabilité internationale", Mélanges Miaja de la Muella, Madrid, 1978, p. 845 in Zoller E, "Quelques réflexions sur les contre - mesures...", Mélanges Colliard, 1984, p. 374.

65. Thierry H., "L'évolution du droit international", RCADI., Vol. 222, 1990- III, p. 107

66. Cf. Ago R., commentaire du projet d'article 30, par. 21, ACDI, 1979, Vol. II, Deuxième partie, p. 134

67. Rucz C., op. cit., p. 602

68. S/ Res/ 569/ (1985), 26 juillet 1985

69. Cf., Dewost J.L., "La communauté, les Dix et les Sanctions contre l'Argentine", AFDI, 1982, PP. 215- 232

70. Contre - mesures ; Countermeasures

71. Mesures de rétorsion

72. Mesures de représailles

73. Résolution de l'Institut de droit international sur le régime des représailles en temps de paix , AIDI., 1934, p. 708 in RUCZ C., op. cit., p. 582

۷۴. منشور ملل متحد برخلاف میثاق جامعه ملل که توسل به زور را محدود به موارد معین کرده بود (مواد ۱۲، ۱۳، ۱۵)، بجز در موارد مربوط به دفاع مشروع (ماده ۵۱)، توسل به زور را حتی برای استقرار حق از دست رفته، ممنوع اعلام کرده است (بند ۲ از ماده ۲ منشور). از این رو، تصویری که بنابر آن توسل به زور اگر برضد تمامت ارضی و استقلال سیاسی نباشد و غرض از آن فقط احیاء حقی معین باشد، مجاز است، صحیح به نظر نمی رسد. ممنوعیت توسل به زور، مفهومی است که

کراراً در اعلامیه های مختلف به آن اشاره شده است. در «اعلامیه مربوط به اصول حقوق بین الملل درباره روابط دوستانه و همکاری دولتها براساس منشور ملل متحد» آمده است که دولتها موظفند که از توسل به اعمال تلافی جویانه ای که متضمن استفاده از زور باشد خودداری کنند (قطنامه ۲۶۲۵ (۲۵) مجمع عمومی سازمان ملل متحد». قطنامه تعریف تجاوز (قطنامه ۳۳۱۴ (۲۹) مجمع عمومی سازمان ملل متحد) نیز در بند ۱ از ماده ۵ با تأکید بر همین مفهوم تصریح کرده است که «هیچ دلیلی اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی یا غیره «تجاوز» را توجیه نمی نماید. به همین سبب، هیچ دولتی نمی تواند در جهت حمایت از حقوق بشر به زور متوسل شود و اقدامی تلافی جویانه کند، دیوان بین المللی دادگستری در قضیه عملیات نظامی و شبه نظامی در نیکاراگوئه و برضد آن کشور، بطور غیرمستقیم طبیعت عرفی مقررات مربوط به ممنوعیت توسل به زور را که در اعلامیه مربوط به اصول حقوق بین الملل درباره روابط دوستانه و همکاری میان دولتها براساس منشور ملل متحد به آن اشاره شده است، تأیید کرده است (CJ., Rec. 1986, p. 99)

کسانی معتقدند که چون مواد ۴۲ تا ۴۷ منشور ملل متحد (مربوط به سیستم امنیت جمعی ملل متحد) هرگز به اجرا گذاشته نشده است، می توان با توجه به اوضاع و احوال تحول یافته جامعه بین المللی، این مواد و همچنین قاعده کلی ممنوعیت توسل به زور را بصورتی تفسیر کرد که علاوه بر دفاع مشروع (ماده ۵۱) که استثنایی بر اصل عدم توسل به زور است، استثنائاتی دیگر از قبیل مشروعیت توسل به اعمال تلافی جویانه نظامی را نیز بر این اصل وارد کرد. این نظر از لحاظ منطقی صحیح به نظر نمی رسد، زیرا فروزی را که در آن توسل به زور با توجه به وضعیتهای وخیم، عاجل توجیه شده است و مواد ۴۲ تا ۵۱ منشور از چگونگی آنها سخن گفته اند، در بر نمی گیرد. دولتها نیز در عمل سعی کرده اند که وضعیتهای مورد اشاره نظر یاد شده را از جمله موارد دفاع مشروع قلمداد کنند و این خود نشان می دهد که این قبیل وضعیتها، گرچه در مواردی می توانند احتمالاً در گسترش دامنه مفهوم دفاع مشروع مؤثر باشند، هرگز، نباید استثنائاتی بر اصل عدم توسل به زور بشمار آیند، مثل مداخله نظامی دولتها برای حمایت از اتباع خود. این قبیل مداخلات تا حدودی مورد قبول جامعه بین المللی واقع شده است. اعم از آنکه مداخله در چارچوب ماده ۵۱ منشور، عکس العملی باشد که در مقابل حمله نظامی یکی از دولتها برضد اتباع دولتی دیگر - یا اتباع یکی از متحدان آن دولت - صورت گیرد و یا آنکه آن مداخله وسیله ای باشد برای دفاع در مفهوم وسیع کلمه که هم دفاع مشروع در مفهوم مضیق کلمه را در برمی گیرد و هم «ضرورت» را.

دیوان بین المللی دادگستری در مقدمه حکم خود در قضیه کارکنان دیپلماتیک و کنسولی ایالات متحد آمریکا در تهران، با آنکه عملیات نجات نظامیان آمریکایی در طیس را به دلیل مقارن بودن آن عملیات با رسیدگی دیوان به این قضیه با مقررات قضایی بین المللی معارض دانسته، ظاهراً پذیرفته است که اگر این عملیات، همزمان با رسیدگی دیوان به این قضیه صورت نمی گرفت، می توانست عملیاتی مشروع باشد.

Cf. CII. "Rec. 1980, p. 44 , para. 93 in ACDI., 1992, Vol. II, Première partie, p. 29

با این وصف، بعضی از صاحب نظران با توجه به رویه دولتها، معتقدند که مداخلات نظامی بشردوستانه در جهت دفاع از اتباع دولت دیگر به هیچ روی قابل توجیه نیست.

Cf. Lauterpacht, "The International Protection of Human Rights", RCADI., 1947, I, p. 5 ; Brownlie I., International Law and the Use of Force by States, Oxford, Clarendon Press, 1963, p. 341 in ACDI., 1992 , op. cit., p. 29

دسته ای که این قبیل مداخلات را مشروع دانسته اند غالباً به کارهای کمیسیون حقوق بین الملل در قلمرو ماده ۳۳ قسمت اول طرح مربوط به مسؤولیت دولتها استناد کرده اند.

Cf. ACDI., 1980, Vol. II, Deuxième partie, pp. 29-32.

نکته جالب توجه آنکه دیوان بین المللی دادگستری در قضیه عملیات نظامی و شبه نظامی، توسل به زور را در این گونه موارد جایز ندانسته است.

دیوان در این قضیه در پاسخ به ادعای ایالات متحد آمریکا که نقض حقوق بشر در نیکاراگوئه را مستند مداخلات نظامی خود کرده بود، اعلام نمود که استفاده از زور روشی مناسب برای واری و تضمین حقوق بشر نیست و انهدام تأسیسات نفتی و همچنین آموزش، تسلیح و تجهیز کنتراها به هیچ روی با اصول مربوط به حمایت از حقوق بشر که ماهیتی کاملاً بشردوستانه دارد، سازگار نمی نماید. Cf. CII., Rec., 1986, p. 134.

سؤالی که ممکن است در اینجا مطرح شود، آن است که اگر عملیات نظامی با غایات بشردوستانه حمایت از حقوق بشر سازگاری داشته باشد، آیا باز می توان از نامشروع بودن آن عملیات سخن گفت؟ کسانی، در پاسخ به این سؤال گفته اند که چون دیوان بین المللی دادگستری، ایالات متحد آمریکا را فقط به این دلیل که عملیانش با اهداف حمایتی حقوق بشر سازگاری نداشته، محکوم کرده است، عملیات نظامی چنانچه هدفی کاملاً انسانی داشته باشد، مشروعیت دارد. Cf. Rucz, op. cit., p. 623

به اعتقاد ما این استدلال صحیح به نظر نمی رسد، زیرا در اوضاع و احوال کنونی جهان نمی توان پذیرفت که دولتها فقط به انگیزه دفاع از منافع جمع و ارزشهای متعالی جامعه بین المللی به این قبیل اقدامات دست زنند.

۷۵. با استفاده از اسناد بین المللی مربوط به حقوق بشر می توان محدودیتهایی را که از این لحاظ بر اعمال متقابل وارد است، مشخص نمود: به موجب بند ۱ از ماده ۴ میثاق بین المللی مربوط به حقوق مدنی و سیاسی و بند ۱ از ماده ۱۵ پیمان پاسداری از حقوق بشر و آزادیهای اساسی (رم ۴ نوامبر ۱۹۵۰) هریک از دولتهای طرف میثاق یا پیمان می تواند بطور موقت و تحت شرایطی معین اجرای مقررات مربوط به حقوق بشر را به حالت تعلیق درآورد و آن در وقتی است که خطری استثنایی موجودیت ملت را تهدید کند. با این حال، بموجب میثاق چنان اقداماتی (اقدامات اضطراری) نباید به حق حیات (ماده ۶)، حق مصونیت از شکنجه و مجازاتها یا رفتار ظالمانه، غیرانسانی و تزدیلی (ماده ۷) و حق آزادی یعنی برده و بنده نشدن (ماده ۸)، حق زندانی نشدن به سبب اجرا نکردن تعهدات قراردادی (ماده ۱۱)، حق مصون بودن از عقاب بلا بیان (ماده ۱۵)، حق داشتن شخصیت حقوقی در هر مکان (ماده ۱۶)، حق آزادی بیان، وجدان و دین (ماده ۱۸) آسیب رساند و آنها را از میان ببرد. حریم این حقوق از جهت آنکه برای زیست اجتماعی هر انسان «ضروری» است، در هیچ وضع و حالی نباید مورد تجاوز قرار گیرد.

یکی از صاحب نظران، این حقوق را حقوق هسته ای یا حقوق بنیادی (Core rights - Basic rights) نام نهاده است.

Cf. Medina Quiroga C., *The Battle of Human Rights*, Gross, Systematic Violations and the Inter- American System, Nijhoff, 1988, p. 13

۷۶. اعمال متقابل نباید به صورتی باشد که در جریان عادی ارتباطات دیپلماتیک اختلال کند؛ زیرا استقرار ارتباطات دیپلماتیک در زمان صلح با به هنگام پدیداری بحران، ضرورتی اساسی برای روابط بین الملل بشمار می آید.

۷۷. در اینجا، علاوه بر محدودیتهای ناشی از قاعده آمره (Jus cogens)، محدودیتهای ناشی از قواعد عام (erga omnes) را نیز باید در نظر گرفت؛ زیرا خصیصه بارز تعهداتی که در قبال همه دولتها قابل استناد باشد (تعهدات erga omnes) اهمیت منفعت مورد حمایت قاعده نیست، بلکه تفکیک ناپذیری حقوقی محتوای آن تعهدات است. به عبارت دیگر، این امر که قاعده عام مشتمل بر تعهداتی است که در آن واحد هریک از دولتهای طرف خطاب خود را در قبال همه دولتهای دیگر ملتزم می سازد، ساختی است که هم در قواعد آمره وجود دارد و هم در قواعد عام حقوق بین الملل.

Cf. *Annuaire de la Commission du droit international*, 1992, Vol. II, Première partie, p. 36.

78. Ibidem, p. 37

۷۹. کمیسیون حقوق بین الملل در ۱۹۹۳ طرحی برای ایجاد این دیوان تهیه کرده است. برای اطلاع از این طرح (گزارش درباره طرح اساسنامه دیوان کیفری بین المللی) رک. *Annuaire de la Commission du Droit international*, 1993, Vol. II, Deuxième partie, pp. 104-137

۸۰. در محدوده سازمانهای منطقه ای، کمیسیون اروپایی حقوق بشر مرجعی شبه قضائی است که در حل و فصل اختلافات مربوط به نقض پیمان اروپایی حقوق بشر سهمی اساسی دارد. دیوان اروپایی حقوق بشر نیز به لحاظ اقتداری که در رسیدگی قطعی به تخلفات دولتهای عضو پیمان اروپایی حقوق بشر دارد نمونه ای کامل از ارکان مستقل بشمار می آید.

۸۱. هریک از این ارکان، حتی اگر از اعضای مستقل تشکیل یافته باشد، باز تحت تأثیر دولتهای عضو سازمان بین المللی یا به عبارت دیگر حاکمیت دولتها قرار دارد. این ارکان بخوبی واقفند که هیچیک از دولتهای عضو مایل نیست که این به اصطلاح انجمن متشکل از تعدادی کارشناس، بر اقتدارات مربوط به حاکمیت دولتی نظارت کند و تخلفات آن را که با معیارهای حقوقی مورد رسیدگی قرار گرفته است، اعلام نماید. به همین سبب، هرگاه این ارکان، دولتی را محکوم کرده اند، آن دولت سعی کرده است که با این پدیده غیرعادی [یعنی مرجعیت نهادی ثالث] مقابله کند و اقدامات آن را مداخله در امور داخلی خود بشمار آورد.

82. Cf. Dupuy P.M., Archives, op. cit., p. 128

83. Cf. Quoc Dinh N., Droit international public, LGDJ., 1992, p. 683.

84. Cross-examination

85. Cf. Dupuy P.M., op. cit. p. 129

*. فریدریش نیچه در «پندار گسترش پذیری بی پایان حقیقت»، جلد اول، نگرش ذهنی جهان، اثر امیرمهدی بدیع، ترجمه احمد آرام، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۴۱.

۸۶. دیوان بین المللی دادگستری، در یکی از آراء خود گفته است: «تابمان حقوق، در هر دستگاه (سیستم) حقوقی از لحاظ طبیعت یا گستره حقوقی که دارند الزاماً یکسان نیستند. طبیعت [یا گستره حقوق] این تابمان را نیازهای جامعه معین می کند».

Cf. CIJ., Réparation des dommages subis aux services des Nations Unies, avis consultatif, Rec. 1949, p. 178.

جدول نشانه های اختصاری

- 1- ACDI : Annuaire de la Commission du Droit International
- 2- AFDI : Annuaire Français de Droit International
- 3- AIDI : Annuaire de l'Institut de Droit International
- 4-BYBIL: British Yearbook of International Law
- 5- CDI : Commission du Droit International
- 6- CIJ : Cour International de Justice
- 7- REC : Recueil des arrêts de la Cour International de Justice
- 8- RCADI: Recueil des Cours de l'Académie de Droit International de la Haye
- 9- RGDIP : Revue Générale de Droit International Public